

کشور ایران

خراسان شمالی
خراسان رضوی
خراسان جنوبی
کرمان
فارس
سیستان و بلوچستان
هرمزگان
بوشهر
کهگیلویه و بویراحمد
چهارمحال و بختیاری
خوزستان
ایلام
لرستان
مرکزی
همدان
کردستان
زنجان
گلستان
مازندران
تهران
قم
اصفهان
یزد
گلستان
البرز
گیلان

چرا جمهوری دمکراتیک، دولت ملت نیست؟



ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

نشریه‌ی آرژانتیو

سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره اول

آبان ۱۴۰۴

مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان

آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید.

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram: jin_jiyan_azadi2022
mail: presspjak@gmail.com



الترناتيو

ارگان رسمي حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

فهرست

سخن آغاز.....	۵
روزی روزگاری اختاپوس جمهوری اسلامی!.....	۷
جمهوری دمکراتیک ایران، راه برونرفت از بحران آلترناتیو در ایران.....	۱۰
خوددفاعی، دفاع ذاتی، دفاع مشروع در جمهوری دمکراتیک.....	۲۰
نقش و جایگاه زنان در بر ساخت جمهوری دموکراتیک.....	۲۳
چرا جمهوری دمکراتیک، دولت ملت نیست.....	۲۶
آیا علم و تولید دانش می تواند عرصه ای برای مبارزه باشد؟.....	۲۹

سخن آغاز

روند تغییر و تحولات در منطقه‌ی خاورمیانه روزبه‌روز سیر صعودی‌تری به‌خود می‌گیرد، به طوری که می‌توان گفت اکنون در یک برهه‌ی فوق‌العاده حساس و سرنوشت‌ساز قرار داریم. در چنین وضعیتی بنا به تجربیات تاریخی، هر نیرو، جریان و جنبشی، به‌ویژه آنان که داعیه و دغدغه‌ی آزادی و دموکراسی دارند، به‌رغم هرگونه تلاش و مبارزه‌ای، اگر برای آینده‌ی پیش‌رو برخورداری از پروژه، برنامه و آلترناتیوی شفاف و منسجم منطبق با واقعیات و ضروریات جامعه نباشد، لاجرم حذف، و یا در بهترین حالت، به ابزار و یا بخشی از پروژه‌ی نیروهای هژمونیک جهانی مبدل خواهد شد. حال نوک پیکان این تغییر و تحولات جمهوری اسلامی ایران را نشانه گرفته و شواهد حاکی از آن است که ابرقدرت‌های جهانی به سرکردگی آمریکا، عزمشان را جزم کردند که این حکومت را هرچه زودتر همسو و سازگار با منافع و اهدافشان و در صورت مقاومت، سرنگون کنند.

قدمسلم آنچه برای نیروهای سرمایه‌دار جهانی مهم و در اولویت قرار دارد، تامین و تضمین منافع و امنیت خودشان است نه مطالبه جوامع و خلق‌های تحت‌ستم که همانا آزادی و دموکراسی است؛ لذا آنچه برای خلق‌های ایران و نیروهای اپوزسیون جمهوری اسلامی ایران مهم و حیاتی است، علاوه بر ارتقا و تداوم مبارزات، ارائه‌ی پروژه و راهکاری مفید و موثر و منطبق با واقعیات و نیازهای کنونی جامعه‌ی ایران جهت گذار از بحران‌های موجود و نقش‌آفرینی در برساخت آینده‌ای روشن برای ایران است. مبرهن است که خلق‌های ایران بنا به تجربیات تاریخی و به‌ویژه مشاهدده‌ی کارنامه‌های سیاه نظام‌های پهلوی و جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش هیچ نظام و حکومت مرکزگرا و تمامیت‌خواهی با هر رنگ و رویکردی نیستند و به چنان سطحی از شعور سیاسی و اجتماعی و آینده‌نگری رسیده‌اند که فریب گفتمان‌های ساخته و پرداخته‌ی جریان‌های قدرت‌طلب و تمامیت‌خواه خارجی و داخلی را نخورند. از سوی دیگر همچنان که در جریان انقلاب «زن، زندگی، آزادی» نمود یافت، خلق‌های ایران به این باور رسیده‌اند که با همگرایی و اتحاد قادر به ایجاد تغییرات بنیادین در وضعیت کنونی و ایجاد جامعه و نظامی آزاد و دموکراتیک هستند که در سایه‌ی آن، به آزادی‌ها و مطالبات برحقشان برسند. همچنانکه پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، مقوله‌ی مهم و اساسی برخورداری از پروژه و آلترناتیوی کارآمد و سازگار با ضروریات و شرایط عینی جامعه ایران است، حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) به‌عنوان یکی از جریان‌های مطرح و موثر در روند مبارزات آزادی‌خواهانه خلق کورد و دیگر خلق‌های ایران پروژه و آلترناتیو «جمهوری دموکراتیک ایران» را ارائه و بر آن پافشاری می‌کند. پژاک معتقد است که چون ذهنیت، ساختار و عملکرد دولت و دموکراسی به‌لحاظ ماهوی با هم متفاوت هستند، لذا دولت دموکراتیک نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما جریانات حاکم نظام تحت تاثیر بحران‌های جهانی سرمایه‌داری دیگر به تنهایی قادر به اداره‌ی دولت نیستند و نیاز دارند که با نیروهای دموکراتیک سازش کنند و به‌طور مشترک دست به اداره‌ی دولت بزنند. اگر دولت (با هر فرمی که داشته باشد) با نیروهای دموکراتیک شراکت برقرار کند، اصطلاح دولت دموکراتیک از لحاظ «گشودگی به روی دموکراسی» می‌تواند بامعنا باشد. صحیح‌ترین تعریف، ساختار «دولت + دموکراسی» است.

امروزه دیگر به هیچ وجه با توسل به منطق دولت کلاسیک، نمی‌توان جوامع را اداره نمود. به همین دلیل سازمان‌های جامعه‌ی مدنی وارد عرصه شده‌اند. اما این سازمان‌ها بسیار ناتوان هستند و قادر نیستند به‌شکل فعال در مدیریت‌ها سهم شوند. تنها راه برون‌رفت از بحران‌های کنونی، این است که سازمان‌های جامعه‌ی مدنی دموکراتیک که خود را به‌شکلی رادیکال سازماندهی کرده‌اند با نهادهای دولتی که خود را

مفیدتر ساخته‌اند، دست به سازشی اصولی بزنند. در مقطع کنونی تاریخ که معلوم نیست چقدر هم طول خواهد کشید نه تمدن سرمایه‌داری و فرم دولتی‌اش به تنهایی می‌تواند تداوم یابد و نه تمدن دموکراتیک و نظام سوسیالیستی. لذا بهترین راهکار در حال حاضر رسیدن به سازشی مبدایی است.

پژاک بر این باور است که مسئله‌ی کورد می‌تواند در چارچوب جمهوری دموکراتیک حل شود اما در چارچوب دولت-ملت قابل حل نیست. بنابراین اگر در ایران به ماهیت جمهوری بازگشت صورت پذیرد، می‌توان مسئله‌ی کورد را در فرم جمهوری و از راه سیاست دموکراتیک حل کرد. اما اگر بر خصلت دولت-ملت که به معنای نابودسازی ماهیت جمهوری است اصرار ورزیده شود و در راستای دموکراسی گشایشی صورت نگیرد، نمی‌توان مسئله‌ی کورد و مسائل دیگر خلق‌های ایران را به طریق دموکراتیک در آن کشور حل نمود. در این شماره از نشریه‌ی آلترناتیو سعی کرده‌ایم که از جوانب مختلف به بررسی و تحلیل پروژه‌ی «جمهوری دموکراتیک» مدنظر پژاک بپردازیم، امیدواریم که مطالب ارائه شده مفید و موثر واقع شوند.

روزی روزگاری اختاپوس جمهوری اسلامی!

ریوار آبدانان، عضو شورای مدیریتی پژاک

آرامش موقتی پس از طوفان «جنگ دوازده روزه» در حال پایان است. با فعال شدن مکانیسم ماشه و بازگشت تحریم‌های بین‌المللی کمرشکن علیه جمهوری اسلامی، لحظه به لحظه صدای پای «جنگ بزرگ» نزدیک‌تر می‌شود. ماه‌های آینده، برای جمهوری اسلامی بسیار سخت و نفسگیر خواهند گذشت. به‌ویژه اینکه احتمال همزمان شدن خیزش‌های مردمی در وضعیت تحمل‌ناپذیر معیشتی و فضای فوق‌بحرانی کشور، با دور تازه‌ی حملات اسرائیل و حامیانش بالا گرفته است. اگر این همزمانی رخ دهد، جمهوری اسلامی زیر فشار بسیار خُردکننده‌ای قرار می‌گیرد و شانس وی برای بقا تقریباً به صفر خواهد رسید.

ابرقدرت‌های سرمایه‌دار جهانی با سرکردگی آمریکا، تصمیم قاطع دارند که از دل جنگ جهانی سوم کنونی، یک نظم سیاسی جهانی سازگار با منافع خود تشکیل دهند. در این نقشه‌ی راه‌بردی، خاورمیانه و ایران جایگاه بسیار پررنگ و مهمی دارند. معیار سازگاری کشورهای خاورمیانه با نظام نوین جهانی مورد نظر آمریکا، همانا جایگیری در پیمان ابراهیم یا انطباق‌دهی سیاست‌های خود با منافع و امنیت اسرائیل است. اسرائیل از طریق پیمان ابراهیم، در مسیر مبدل‌شدن به قلب سیاسی و اقتصادی خاورمیانه حرکت می‌کند. هر کشوری که در جهت سازگاری با این پیمان عمل کند، پذیرفته می‌شود و هر کشوری با آن انطباق پیدا نکند، مورد مداخله‌ی سیاسی و نظامی قرار می‌گیرد. کل رویدادهای سیاسی و درگیری‌های چند سال اخیر حول همین برنامه رخ داده‌اند. از جنگ غزه تا فلج‌شدن حزب‌الله لبنان، حذف زنجیره‌وار ابراهیم رئیسی، اسماعیل هنیه، سیدحسن نصرالله، سقوط رژیم بشار اسد و نهایتاً جنگ دوازده روزه‌ی تل‌آویو - تهران و متلاشی‌شدن مرکز فرماندهی سپاه پاسداران، ایستگاه‌های مختلف همین مسیر بوده‌اند. همین خطر برای کشور ترکیه نیز وجود دارد؛ بنابراین دستکم بخشی از بدنه‌ی دولت ترکیه تلاش دارد با حل دموکراتیک مسئله‌ی کورد، خود را از آتش جنگ دور نگه دارد.

تصمیم ابرقدرت‌های جهانی برای تحمیل هژمونی اسرائیل بر خاورمیانه، بسیار جدی است. دیگر تقریباً محال است که جمهوری اسلامی ایران بتواند به دوران پیش از این جنگ بازگردد. همه‌ی مسیرهای بازگشت، مسدود شده‌اند. ایران یا با پیمان ابراهیم و خواسته‌های اسرائیل سازگاری نشان خواهد داد یا فشارها و حملات کنونی به‌شکل ضربه‌های پیاپی آن‌قدر ادامه پیدا خواهند کرد تا نهایتاً نظام سیاسی فعلی ازهم‌پاشد. هدف آمریکا، برسرکارآوردن یک رژیم سیاسی کاملاً مطیع در ایران است.

جمهوری اسلامی که تا یکسال گذشته اُختاپوس خاورمیانه بود و شبکه‌های نفوذ و پایگاه‌های خود را در سرتاسر منطقه برپا نموده بود، در کشاکش قمارگونه‌ای که با اسرائیل و حامیانش داشت، دچار

باخت سنگینی شد. جمهوری اسلامی بخش عمده‌ی حوزه‌ی نفوذ ژئوپلیتیک خود را از دست داده و دچار انقباض شده است. پاهای این اختاپوس یکی پس از دیگری در غزه، لبنان و سوریه قطع شده و تداوم این روند در یمن و عراق نیز قریب‌الوقوع است. حوثی‌ها و حشدالشعبی آخرین سنگرهای رژیم در خارج از مرزهای ایران هستند. جمهوری اسلامی که تا دیروز مدیترانه و آفریقا را عمق استراتژیک خود تعریف کرده بود اینک حتی در رقابت‌های ژئوپلیتیکی حوزه‌ی قفقاز نیز قادر به حفظ جایگاه خود نیست. کریدور زنگزور، تیغ‌هی چاقوی اسرائیل- ناتو را روی گردن ایران قرار داده و جمهوری اسلامی حتی جرأت نکرده کوچکترین واکنشی از خود نشان دهد.

به صراحت می‌توان گفت که جمهوری اسلامی ایران، امروز شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتر از همیشه است. جنگ دوازده روزه متزلزل‌بودن درونی حکومت را برملا کرد. شبکه‌ی جاسوسی اسرائیل تا طبقات بالای هرم قدرت جمهوری اسلامی نفوذ کرده و آسیب‌دیدگی شدید دستگاه اطلاعاتی ایران طی جنگ دوازده روزه به این زودی‌ها قابل بازسازی نیست؛ تا جایی که معلوم نیست اکنون کدامین دست‌های پنهان کشور را هدایت می‌کنند! بحران بی‌اعتمادی در میان سران و فرماندهان رژیم بسیار شدید است. در نتیجه، اختلافات و کشمکش‌های درونی نظام بیخ پیدا کرده و افرادی نظیر حسن روحانی به سیم آخر زده‌اند! نظام از درون دچار سردرگمی، چندصدایی و چندپارگی شده است. جناح اصلاح‌طلب صراحتاً برای رفتن زیر پرچم آمریکا و تسلیمیت کامل در برابر برنامه‌های نظام جهانی از مدت‌ها پیش آمادگی نشان داده و امروزه نیت خود را با صدای بلند بیان می‌کند. تداوم این وضعیت می‌تواند به هرج‌ومرج کامل سیاسی یا پاکسازی‌های درونی و حتی کودتاهای جناحی علیه همدیگر منجر شود.

آمریکا و اسرائیل مشغول آماده‌سازی خود برای دور تازه و شاید نهایی جنگ علیه حکومت ایران هستند. گسیل سازوبرگ نظامی سنگین آمریکا به منطقه، حامل پیامی آشکار به حکومت خامنه‌ای است. وزارت جنگ آمریکا خود را برای سلسله حملات جدید، تثبیت دستاوردهای جنگی اسرائیل و فتوحات تازه در خاورمیانه آماده ساخته تا با دست پُر به مصاف چین برود و به‌زعم ترامپ، هژمونی و شکوه به آمریکا بازگردد! از طرف دیگر، فرماندهان سپاه و سران جمهوری اسلامی نیز از خطر دوباره‌ی جنگ سخن می‌گویند و دستگاه تبلیغاتی رژیم رجزخوانی‌هایش را از سر گرفته.

امکان اینکه جمهوری اسلامی به‌سلامت از این گرداب خارج شود بسیار ضعیف است. زیرا جمهوری اسلامی در سه بُعد با ابربحران و بن‌بست کامل مواجه است: ۱- مشروعیت‌زدایی حکومت در داخل کشور و توسط مردم. جنبش انقلابی «ژن ژیان نژادی» بر مشروعیت، تفکر، الگوی حکمرانی و سیاست‌ورزی جمهوری اسلامی مُهر باطل زد. با وجود سرکوب‌های وحشیانه، حکومت به‌هیچ‌وجه قادر نیست قوانین زورگویانه و قرون‌وسطایی‌اش را در جامعه پیاده کند. زنان و دختران ایرانی در قضیه‌ی حجاب اجباری آشکارا با جمهوری اسلامی در جنگ خیابانی به‌سر می‌برند. فروپاشی اقتصادی سرانجام در نقطه‌ای چنان عرصه را بر همگان تنگ خواهد کرد که مردم را علیه دستگاه فساد و رانت جمهوری اسلامی خواهد شوراند. ۲- شکست ژئوپلیتیک ایران در منطقه؛ توسعه‌طلبی خارجی جمهوری اسلامی عاقبت نتیجه‌ی معکوس پیدا کرد و نوک همه‌ی پیکان‌ها به سمت ایران برگشت. ۳- انزوای جهانی جمهوری اسلامی ایران؛ اجماع بین‌المللی کنونی می‌تواند منجر به تشکیل ائتلاف نظامی جهانی علیه جمهوری اسلامی گردد. بعید است دولتمردان پکن و مسکو بتوانند برای نجات دولتمردان تهران معجزه‌ای رقم بزنند.

نپذیرفتن حداقلی‌ترین مطالبات دموکراتیک مردم ایران از سوی جمهوری اسلامی سرانجام پس از چهار دهه دیکتاتوری، نتایج مرگبار خود را نشان داد. نظام سیاسی‌ای که در برابر جامعه به «حداقل‌ترین‌ها» رضایت ندهد، ناچار خواهد شد در برابر ابرقدرت‌های جهانی به «حداکثر امتیازدهی» تن بدهد. به نظر نمی‌رسد دیکتاتوری مطلق در داخل و سیاست تنش‌خیز خارجی با چاشنی «مذاکره»‌ی گاه‌وبیگاه بتواند عمر جمهوری اسلامی را بیشتر از این دراز کند. راه‌های فرار به روی جمهوری اسلامی بسته شده‌اند. یا خامنه‌ای سرانجام کلیدواژه‌ی تسلیمیت و نوشیدن جام زهر را با صدای بلند بر زبان خواهد آورد یا به کاروان صدام و قذافی و اسد خواهد پیوست.

جمهوری دمکراتیک ایران، راه برونرفت از بحران آلترناتیو در ایران

اهون چیاکو، عضو مجلس پژاک

طرح مسئله:

سرتیتر مطلب خود دلالت از خلأی دارد که باید درصدد پرکردن آن برآمد. مشخص است که این خلأ و پرکردن آن مربوط به مکانی معین است. اکنون آن خلأ چیست و آن مکان کجاست را باید بررسی نمود. آیا خلأ تنها به معنای خالی بودن کامل فضا است یا اینکه می‌تواند ثمره پرکردن فضا توسط عنصر و یا عناصری فرسوده و عقیم نیز باشد؟ شاید جواب این پرسش از سویی ساده و از سویی دیگر پیچیده باشد؛ ولی آیا طرح درست سؤال خود نیمی از پاسخ نیست؟ آیا پرشدن فضا توسط عناصر فرسوده و عقیم، خود به معنای خلأ نیست؟ با توجه به این پرسش‌ها، اگر پرشدن فضا توسط عناصر فرسوده و عقیم را به عنوان پاسخ بنیادین قراردهیم و خلأ را تنها نیستی محض تلقی نکنیم، شاید بتوانیم ره به جایی بریم. این پاسخ می‌تواند پاسخی درخور و به عمق همان سؤال بنیادینی باشد که می‌پرسد آیا خلأ وجود دارد؟

در واقع اعتقاد به پرشدن فضا توسط عناصر فرسوده و عقیم از سویی راه را بر نیهلیسم نیچه‌ای می‌گشاید و از سویی دیگر اعتراف به وجود بحرانی کوانتومی می‌باشد. هردو شیوه اعتقاد نیز بیشتر از اعتقاد به وجود نیستی محض شرایط خلاقیت را فراهم می‌سازند. البته اگر نیستی محضی هم وجود داشته باشد. بویژه در امر جامعه‌شناختی و سیاست‌ورزی که همه‌چیز در یک سیر تطوریافتگی قرار دارد. به هر روی، نیهلیسم نیچه‌ای نه به معنای داد و فغان و ذکر مصیبت است و نه به معنای مرثیه سرایی و دست روی دست گذاشتن؛ بلکه اعتقاد به ناکارایی افکار و کردارهای موجود و تکاپو جهت یافتن راهی نوین است. نیهلیسمی مقطعی که راهگشای خلاقیت جهت یافتن راهی تازه و پربار می‌باشد. در عین حال گذار از نیهلیسم منفعل و نائل گشتن به معنای نو و فاعلیت یافتن در مسیر آن می‌باشد.

بحران کوانتومی نیز به معنای آشوبی درونیست که در بطن آن، مسیر نائل گشتن به موفقیت و یافتن راه درست میسر است. البته وضعیت بحرانی دارای فیلترینگ مختص به خود است و تلاش‌گر و بی‌تلاش را توسط سیستم فیلترینگ خود از هم سوا خواهد کرد. تلاشگر را به مسیر موفقیت هدایت خواهد کرد و بی‌تلاش را به زباله‌دان تاریخ خواهد ریخت. این قاعده، هم امر فردی و هم امر اجتماعی را دربرخواهد گرفت. البته بایستی میان تلاشگران جامعه‌محور آزاداندیش که تلاش‌شان مبتنی بر مسیر مثبت و تلاشگران قدرت‌طلب و سودجو که در مسیر منفی گام برمی‌دارند، تفاوت ارزشی قائل بود.

ضرورت پاسخ به مسئله:

بدون تردید به عنوان نگارنده این مطلب، با ایمان به اینکه امروز در مکان و فضای مشخصی مانند ایران با یک خلاء مملو از عناصر فرسوده و عقیم و پر از افکار و کردارهای نارسا و بعضاً مخرب مواجه هستیم، خود را همسو با تلاشگران جامعه محور آزاداندیش می‌پندارم. تلاشگران قرارگرفته در مسیر درست و مثبت که تعدادشان کم هم نیست. با توجه به این اصل سعی خواهم کرد جهت گذار از این بحران سهمی بدوش بگیرم. از سویی دیگر به این طریق نیز دست رد به سینه تلاشگران سودجو و قدرت طلب که در مسیر منفی گام نهاده‌اند، خواهیم گذاشت و کاسه خود را از آنها جدا خواهیم کرد. حتی فزاینده‌تر از آن به نیروی بازدارنده در مقابل رسیدنشان به خواسته‌های مخرب و ضداجتماعیشان تبدیل خواهیم شد.

تلاش ما معرفی کردن آلترناتیوی مناسب و چاره‌یاب برای وضعیت کنونی ایران است. در واقع آنچه امروز با تمام فرسودگی و عقیم‌گشتگی خود فضای سیاسی و اجتماعی ایران را پرکرده است در کلیت خود، نظام دولت - ملت با تمام اجزای مادی و فرهنگی خود می‌باشد. بدون تردید رد ما در خصوص دولت ملت نباید به مفهوم رد وجود کشوری با جهت‌های مشخص و حتی رد خدماتی که راهکارهای مدرن به جامعه ارائه می‌دهند و همچنین به معنای رد هویت و شهروندی یا تعلق خاطر به کشوری

به اندازه‌ای که از لحاظ نظری، فلسفی، جامعه شناختی و سیاسی دقت در تعیین آلترناتیو مهم است به همان اندازه در حوزه کلامی، مفهوم‌پردازی و مصطلح‌سازی نیز دارای اهمیت است. در نتیجه‌ی بخرچ دادن چنین دقتی، ما عنوان "جمهوری دموکراتیک" را برای مدل آلترناتیو خود برگزیده‌ایم.

در میان کشورهای موجود در نظم کنونی جهان تلقی گردد، بلکه منظورمان از رد دولت - ملت، رد سیستمی است که با انکار تنوعات ملی، فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی در راستای منافع یک اتنیک، دین، جنسیت و طبقه گام برمی‌دارد. منظورمان از رد، به غل و زنجیر کشیدن فرد و جامعه توسط دستگاه بروکراسی این سیستم و رد سرکوب توسط ماشین نظامی و دستگاه‌های امنیتی سیستم سرکوبگر و تک‌تپ ساز می‌باشد. اگر به عملکردهای دولت - ملت

ایران که اکنون در صدمین سال تاسیس آن قرار داریم نگاهی بیندازیم، بهتر درک خواهد شد که آنچه ما رد می‌کنیم نه وجود یک کشور و هویتی تابع آن و یا وجود تعلق خاطر به یک سرزمین و فرهنگ؛ بلکه رد ما رد ظلم و سرکوبی است که طی این صد سال بر ملل و جوامع ساکن در فلات ایران روا داشته شده است. ما با رد دولت - ملت سیستمی را رد می‌کنیم که هیچگونه مبنا و ضرورت جامعه شناختی را دربر نمی‌گیرد و صرفاً برپایی آن به منظور تمرکز قدرت و انحصار سرمایه بوده است.

ضرورت حل مسئله:

در واقع با وضعیتی که امروز ملل ایران با آن روبرو هستند اگر چاره‌ای درست اندیشیده نشود، وضع روز به روز وخیم‌تر خواهد گشت. از سویی جمهوری اسلامی ایران با عملکردهای کاملاً منفی خود روز به روز بر عمق بحران می‌افزاید و از سوی دیگر نیروهایی که با او سر مخالفت دارند در انفعال و بحرانی‌ترین وضعیت خود هستند. نیروهای اپوزسیون راستگرا چشم به بیرون دارند تا آمریکا و اسرائیل کار را یکسره کنند. نیروهای مدعی چپ و دموکراتیک نیز هرچند گرایش راست را مورد نقد قرار می‌دهند ولی آنها نیز به نوعی دیگر در انتظار نشسته‌اند که رژیم بطور خودبخودی سقوط کند و آنها به خواسته‌هایشان برسند.

در واقع آنها نیز در چنبره‌ی نقدی قرار دارند که خودشان نیروهای راست‌گرا را با آن مورد نقد قرار می‌دهند. وجه شباهت هردو طیف نیز آن است که با سردادن شعار انفعالی سرنگونی به خودارضایی ذهنی می‌پردازند. درعین حال هردو خط راست و چپ سنتی نه از یک طرح مبارزاتی مدون برای مرحله کنونی برخوردار هستند و نه یک طرح مشخص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای دوران پسا جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند که به تمام ساکنان این سرزمین اطمینان خاطر دهد که دوران پسا جمهوری اسلامی دوران ثبات و رسیدن آنها به مطالباتشان می‌باشد.

از لحاظ تغییرات ژئوپلیتیک و احتمال گسست جغرافیایی و ملی نیز ایران روبروی یک دو راهی است. از سویی ملی‌گرایی فارس‌محور تمامیت‌خواه همچنان بر طرح دولت - ملت مرکزگرا اصرار دارد و از سویی دیگر در میان ملل تحت ستم ایران بدلیل عدم ارائه طرح و رهیافتی که حلال مسئله باشد، روز به روز میل به گسست جغرافیایی و ملی در ایران بالا می‌گیرد. بدون تردید هرچند از لحاظ اخلاقی و ارزشی نمی‌توان هردوی این گرایش‌ها را در کفه یک ترازو گذاشت ولی وجه مشترکشان ناتوانی از ارائه راه حل درست می‌باشد.

بدون تردید ملل تحت ستم در برابر ناسیونالیسم ایرانی فارس‌محور و تمامیت‌خواه از لحاظ اخلاقی و ارزشی ذی‌حق می‌باشند. ولی مشکل آنجاست که صرفاً با توسل به عکس‌العمل فاقد تحلیل درست مسئله و با عدم خوانش درست وضعیت سیاسی در سطح داخلی، منطقه و جهان، نه تنها حل مسئله را دشوار می‌کنند، بلکه مسبب بلایا و مصائب بزرگتری می‌گردند. نیروهای ناسیونالیست فارس‌محور تمامیت‌خواه و مرکزگرا نیز باید بدانند که اصرار آنها بر رویکردهای ناسیونالیستی مرکزگرایانه و شبه فاشیستی، ملل تحت ستم ایران را نیز از این حق برخوردار می‌سازد که بسوی آلترناتیوهای رادیکال تا سرحد گسست جغرافیایی و ملی در ایران روی بیاورند. این نیز به نوبه خود از لحاظ مبارزاتی در چارچوب حق دفاع مشروع، از حیث سیاسی در چهارچوب حق تعیین سرنوشت و از منظر اخلاقی در چارچوب حق برخورداری از حیات آزاد و دموکراتیک این حق را برای آنها حفظ می‌کند و باعث کسب مشروعیت می‌گردد.

در کنار تمام مواردی که ذکر شد آنچه امروز زبانزد خاص و عام است آن است که مشکل بزرگ در ایران عدم وجود آلترناتیو مناسب می‌باشد. تا جایی که حتی صدای آمریکا و همپیمانانش را نیز در آورده است. به واقع نیز چنین است و امروز مسئله ایران، هم از لحاظ طرح مبارزاتی برای مرحله کنونی و هم از لحاظ طرح مدیریت اجتماعی و سیاسی برای پسا جمهوری اسلامی از ضعف آلترناتیو رنج می‌برد. بنظر من اگر طرح مدیریتی اجتماعی و سیاسی درست ارائه داده شود طرح مبارزاتی در برابر جمهوری اسلامی نیز در مسیر درست قرار خواهد گرفت. یعنی اگر در ارائه آلترناتیو دموکراتیک از سوی نیروهای مبارز کنونی مبنی بر تضمین خواسته‌ها و تحقق مطالباتشان اطمینان حاصل گردد، این نیروی عظیم، وسیع و فراگیر بطور همسو در یک مسیر مبارزاتی پویا با تعیین استراتژی و تاکتیک‌های قوی و چاره‌یاب قرار خواهد گرفت. به نوعی دیگر استراتژی، تاکتیک‌های خود را نیز تعیین خواهد کرد. با توجه به چنین درک و ضرورتی این نوشتار سعی دارد آلترناتیوی دموکراتیک را برای حل مسئله ارائه دهد.

بدون تردید با توجه به دغدغه‌ای که داریم آلتراتیو ما دمکراتیک و در عین حال سعی می‌شود بطور مشخص منطبق با وضعیت عینی ایران باشد. ایران کشوری چندملیتی و دارای جنبش‌های قوی اجتماعی و قرارگرفته در یک وضعیت ژئوپلیتیکی حساس و منحصر به فرد است. آلتراتیو ما باید به اندازه‌ای که از لحاظ محتوا و وضعیت سوژکتیویته منطبق باشد به همان اندازه لازم است از لحاظ فرم و تناسب ابژکتیویته نیز درخور انطباق با آن شرایط ویژه باشد. آلتراتیوی برخوردار از آن قابلیت و ظرفیت که از وضعیت ذهنی و انتزاعی درآمده و به واقعیت عینی و انضمامی مبدل گردد.

در این راستا نیز باید به اندازه برداشت‌های ذهنی‌مان به مشاهدات عینی‌مان اهمیت بدهیم تا دچار سوژکتیویته محض نگردیم و درعین حال باید هوشیار باشیم مشاهدات عینی‌مان از وضعیت موجود، ما را از آرمان‌های آزادیخواهانه‌مان که در ذهن می‌پرورانیم دچار غفلت نکند. این هم به معنای اتحاد ابژه و سوژه و پرهیز از منطق انفکاک این دو وجهه حیات و حقیقت می‌باشد.

دمکراسی را نباید تنها به یک ساز و کار انتخاباتی و صرفاً به دمکراسی تمثیلی محدود کرد؛ بلکه باید آن را به یک فرهنگ عمیق فردی و اجتماعی تبدیل کرد و شرایط اجرای دمکراسی مستقیم را برای جامعه فراهم ساخت.

به اندازه‌ای که از لحاظ نظری، فلسفی، جامعه شناختی و سیاسی دقت در تعیین آلتراتیو مهم است به همان اندازه در حوزه کلامی، مفهوم‌پردازی و مصطلح‌سازی نیز دارای اهمیت است. در نتیجه‌ی بخرج‌دادن چنین دقتی، ما عنوان **”جمهوری دمکراتیک“** را برای مدل آلتراتیو خود برگزیده‌ایم. بدون تردید از لحاظ اصطلاحی، اصطلاحات جمهوری و دمکراتیک، نو نیستند و از ابداعات فلسفه و علم سیاسی دوران‌های قدیم می‌باشند.

ولیکن با تفاوت‌مندی‌های مفهوم پردازانه و معنابخشی متفاوت. معنایی را که ما بار این دو اصطلاح می‌کنیم بطور یقین در انطباق با دغدغه‌هایمان جهت برونرفت از وضعیت بحرانی ایران و یگانگی بین خواست‌های آزادیخواهانه ذهنی و مشاهدات عینی‌مان بر واقعیت سیاسی و اجتماعی این سرزمین می‌باشد. در واقع انتخاب **جمهوری دمکراتیک** نه تنها نتیجه ادعای ما برای حل مسئله می‌باشد بلکه در ذیل آن مستلزم آن است که مفاهیم و اصطلاحات لازم ابداع گردند تا در عرصه ادبیات سیاسی راه را بر خلاقیت‌های بزرگ نظری و عملی بگشاید.

جمهوری و دمکراسی

همانطور که گزاره جمهوری دمکراتیک مشتق از دو اصطلاح جمهوری و دمکراسی می‌باشد، ناگزیریم که این دو اصطلاح را از لحاظ تاریخی و مفهومی مورد واکاوی قرار دهیم. می‌دانیم که هردو اصطلاح از ابداعات فلسفه یونان و خصوصاً فیلسوفان صدر فلسفه سیاسی و اخلاقی یونان یعنی سقراط و افلاطون می‌باشند. البته به مثابه بسیاری از اصطلاحات و مفاهیمی که در آغاز فلسفه یونان ابداع گشتند، به این معنی نیست که این شیوه‌های مدیریت اجتماعی در تاریخ پیش از این فیلسوفان و در مناطقی خارج از یونان وجود نداشته‌اند. ما شاهد داده‌هایی هستیم که جوامع به درازای تاریخ تشکلیابی حیات اجتماعی و سیاسی با توجه به شرایط زمانی و مکانی مختص به خود، زوایایی از این نوع شیوه مدیریت سیاسی را از لحاظ معنایی و اجتماعی تجربه کرده‌اند. اتفاقاً دوران پیش از ماد و دوران مادها در فلات ایران و بعد از مادها نیز در مقاطع و مناطقی نیز در دوران تقابل تمدن دمکراتیک ایران با

تمدن مرکزگرا ما شاهد تجربه زیست مدیریت‌های دموکراتیک و شبه جمهوری به اقتضای شرایط زمانی و مکانی مشخص آن دوران‌ها بوده‌ایم. یا حداقل شاهد چنین تلاش‌هایی در طول تاریخ ایران هستیم.

می‌دانیم که سقراط بیشتر اصرارش بر استقرار دموکراسی بود. ولی سلف او افلاطون تنفرش را از دموکراسی آتن هم مسبب قتل سقراط به‌عنوان استادی که سنگ دموکراسی را به سینه می‌زد توسط همان دموکراسی؛ و بدلیل آنکه مسبب شکست‌های مکرر آتن از اسپارت در جنگ داخلی و ناتوانی آتن در برابر هجوم‌های خارجی به‌ویژه حمله ایرانیان را به همان دموکراسی نسبت می‌داد، بروز می‌داد. به همین دلیل به‌عنوان آلترناتو دموکراسی مفهوم جمهوری را پیش کشید. غافل از آنکه بدون دموکراسی، از جمهوری آرمان‌شهرش مدینه فاضله جز شهر خدای توماس آگوستین که وضعیت پر وحشت سده‌های میانی را به همراه آورد چیزی حاصل نشد.

در واقع تفکیک دموکراسی و جمهوری توسط افلاطون نه تنها مسبب وضعیت سده‌های میانی شد بلکه به مدت ۲۰۰۰ سال حداقل در ساختار تمدن دولتی و مرکزگرا بحث از جمهوری و دموکراسی را نیز به محاق برد. البته با صرف نظر از انکار تلاش‌هایی که بعضا افراد، گروه‌ها و جوامعی برخوردار از ویژگی‌ها و عناصر تمدن دموکراتیک در جهت شیوه حیات کومینال مبتنی بر نوعی دموکراسی و جمهوری بخرج داده‌اند.

به هر روی در قرن ۱۶ و ۱۷ که سده‌های آغاز روشنگری می‌باشند، بار دیگر بحث از دموکراسی و جمهوری خواهی به میان آمد و به‌عنوان راه‌حل‌های گذار از سیستم موناشریک و کلیسایی در اروپا مطرح شد. ژان ژاک روسو و مونتسکیو در فرانسه دوتن از بارزترین کسانی بودند که در این زمینه تفکر و قلم‌فرسایی کردند. عاقبت نیز اندیشه‌های اولی محرک انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و اندیشه‌های دومی نیز مهر خود را بر انقلاب آمریکا در قرن هیجدهم زد. بدون تردید اندیشه‌های این دو اندیشمند و فیلسوف سیاسی تأثیرات جهانی نیز بر جایی گذاشت. البته با اتکای هردوی آنها به مفاهیم مشترکی همچون دموکراسی و جمهوری دارای تفاوتی بارز در خوانش خود بودند. یعنی روسو هرچند بر اتحاد قوا اصرار داشت مونتسکیو به همان اندازه اندیشه‌ی سیاسی خود را مبتنی بر تفکیک قوا بنیاد نهاد.

امروزه بدلیل ابرقدرت بودن آمریکا بیشتر اندیشه مونتسکیو که مبتنی بر تفکیک قوا می‌باشد به‌عنوان موضوع الگوبرداری مطرح است. در این طرح‌ها نیز بدلیل نارسایی در تعریف دموکراسی و محدود کردن دموکراسی به سازوکار انتخاباتی و آنهم نه دموکراسی مستقیم بلکه دموکراسی تمثیلی، مسبب تشکیل سیستم‌های امپریال، آپارتاید و خشن طبقاتی در طول چند قرن اخیر شدند که هنوز هم سایه آنها بر دوش جوامع سنگینی می‌کند.

البته نمی‌توان انکار نمود که با تمام نواقصی که می‌توان به این نوع اندیشه سیاسی نسبت داد اما از سوی دیگر سیستم‌های برآمده از این نوع اندیشه‌های سیاسی که مبتنی بر دموکراسی خواهی و جمهوری خواهی بودند ضربه مهلکی به سیستم‌های دسپوتیک، موناشریک و تئوکراتیک کلیسایی که قرن‌ها سایه خود را بر غرب خصوصا اروپا افکنده بودند وارد آورد. بعد از برآمدن جمهوری‌ها و دموکراسی‌های لیبرالیستی در اروپا و آمریکای قرن هیجدهم ما در قرن بیستم با استقرار اتحاد جماهیر شوروی در نتیجه انقلاب اکتبر در روسیه، شاهد استقرار جمهوری‌هایی تحت عنوان جمهوری سوسیالیستی اینبار غالبا به مرکزیت شرق هستیم. در واقع این جمهوری‌های سوسیالیستی همانطور که نتوانستند

سوسیالیسم را با دموکراسی عجین کنند و به این طریق مسبب تحریف سوسیالیسم شدند در رابطه بین جمهوری و دموکراسی نیز به همان شیوه عمل کردند و بدلیل عدم دموکراسی هرچند عنوان دموکراتیک را نیز به جمهوری چسبانده باشند تحت لوای سوسیالیسم و جمهوری، سیستم‌های اتوکراتیک و دیکتاتوری را مستقر نمودند که نه تنها بلا را از سر جوامع رفع نکرد بلکه مسبب بلایای مصیبت‌باری گشتند که بیشتر از لیبرالیسم معنای دموکراسی و جمهوری را لکه‌دار کردند. باید گفت همانطور که سوسیالیسم بدون دموکراسی خالی از معناست، در مورد جمهوری بدون دموکراسی البته نه تنها در حرف و اصطلاح، بلکه در جوهر و معنی نیز به همان شیوه می‌باشد.

نسخه‌ای دیگر از جمهوری، برآمدن جمهوری‌های اسلامی در خاورمیانه بعد از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران می‌باشد. این سنخ از جمهوری با ظهور جمهوری اسلامی ایران آغاز و بعداً در کشورهای اسلامی در منطقه خاورمیانه الگوبرداری شد. در واقع نوع جمهوری‌های اسلامی به مراتب بیشتر از نوع جمهوری‌های لیبرالیستی و به اصطلاح سوسیالیستی در تحریف جمهوری ایفای نقش نموده‌اند. آنچه عیان است چسپاندن مفهوم اسلامی به جمهوری، خود به معنای خفه کردن حقیقت نظام جمهوری و دموکراسی از نطفه می‌باشد. عملکرد جمهوری اسلامی ایران در طول ۵ دهه اخیر گواه این واقعیت می‌باشد. به همان اندازه که پسوند دینی و ایدئولوژیک برای جمهوری فاقد معنی می‌باشد و زمینه را جهت تحریفات فراهم می‌نماید، چسپاندن پسوند اتنیکی مانند جمهوری عربی که سیستم بعث سوریه آن را پایه گذاشت و امروز احمد شرع همچنان بر آن اصرار می‌ورزد نیز فاقد معنا می‌باشد و مفهوم جمهوری را دستخوش تحریفات عظیم خواهد کرد. به‌ویژه امروز که دیگر ما کمتر شاهد سرزمین‌های تک اتنیکی هستیم.

اگر جمهوری به معنی انبوه مردم است و شکلی از حکومت مردمی را تداعی می‌کند، پس باید مردم یک سرزمین را آنطور که هستند و با تمام تنوعات اجتماعی و فرهنگی‌شان پذیرفت. همچنین اگر دموکراسی به معنی نوعی سازوکار حکومت مردمی است باید آن را نه صرفاً در بعد آزادی‌های فردی بلکه در عین حال با مدنظر قراردادن آزادی‌های جمعی نیز تبیین نمود. البته دموکراسی را نباید تنها به یک ساز و کار انتخاباتی و صرفاً به دموکراسی تمثیلی محدود کرد؛ بلکه باید آن را به یک فرهنگ عمیق فردی و اجتماعی تبدیل کرد و شرایط اجرای دموکراسی مستقیم را برای جامعه فراهم ساخت.

در نتیجه جمهوری دموکراتیک مدنظر ما نه از سنخ جمهوری مرکزگرای ژاکوبینی و نه از جنس جمهوری‌های دیکتاتورمآبانه استالینیستی و تئوکراتیک خمینیستی می‌باشد. جمهوری دموکراتیک مدنظر ما بر اساس پذیرش بی‌قید و شرط تنوعات ملی، فرهنگی، عقیدتی و سیاسی در حوزه حکمرانی خود و به موازات محتوای دموکراتیک و آزادخواهانه خود از لحاظ ساختاری و مدیریت اداری نیز مقید به یک نظام غیرمتمرکز می‌باشد که حق خودمدیرویتی دموکراتیک را به مناطق درون دایره حکمرانی خود امری بدهی و روا برمی‌شمارد. می‌توان این اصل را با عبارت **”جمهوری + خودمدیرویتی دموکراتیک“** نیز عنوان کرد.

جمهوری در ایران:

هرچند تاریخ ایران بر وجود سیستم‌های کومینال؛ شبهه دموکراسی و جمهوری در مقاطعی از تاریخ و در مناطقی از فلات ایران گواهی می‌دهد، ولی مطرح شدن دموکراسی به مفهوم مدرن خود در ایران به دوران مشروطیت بر می‌گردد. اگرچه مبحث جمهوری نسبت به مبحث دموکراسی متاخرتر است

ولی در همان دوران مشروطیت نیز در این خصوص گامهایی برداشته شد که اگر با موانع ژئوپلیتیک و بیرونی؛ به همان شیوه با موانع استبدادی و درونی مواجه نمی‌گشت، می‌توانست زمینه را جهت بسط جمهوری فراهم سازد. یکی از آن اقدامات تصویب قانون مجالس ایالتی و ولایتی ایران بود که با کمال تأسف هیچگاه تضمین اجرایی نیافت.

لازم به ذکر است که قانون اساسی ایران در دوران مشروطیت و دایر گشتن اولین مجلس در ایران که با الگوبرداری از قانون اساسی بلژیک تنظیم شد، با توجه به شرایط و وضعیت ویژه ایران دو اصل بر آن افزوده شد. یکی لزوم تشکیل هیئتی از علمای دینی جهت تأیید مصوبات مجلس بر مبنای انطباق آنها با شریعت اسلامی و دومی باتوجه به واقعیت کثیرالملله بودن ایران تصویب قانون تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی بود. در واقع اصل اول غیردمکراتیک و اصل دوم وجه‌ای دمکراتیک داشت. با کمال تأسف آن اصل غیردمکراتیک به اجرا گذاشته شد و امروز در درون جمهوری اسلامی ایران نیز این نهاد استصوابی تحت نام شورای نگهبان تمام منافذ دمکراسی را مسدود نموده است؛ ولی اصل تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی که وجه‌ای نسبتاً دمکراتیک داشت هیچگاه شانس اجرایی نیافت.

بعد از انقلاب مشروطه و در دوران جنگ جهانی اول ما در گیلان شاهد جمهوری سوسیالیستی گیلان توسط جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان هستیم که نه تنها شانش توسعه نیافت، بلکه در مدتی کوتاه با سرکوب و فروپاشی مواجه شد. بعد از انقراض دولت قاجار، زمره‌هایی در مورد استقرار جمهوری در فضای سیاسی ایران به میان می‌آید که با مخالفت دکتر محمد مصدق و سید حسن مدرس به‌عنوان نمایندگان ملی‌گرایی مذهبی و سکولار ایرانی مواجه می‌گردد. در نتیجه نه تنها اجازه به غالب گشتن میل و گفتمان جمهوری خواهی داده نمی‌شود؛ بلکه راه بر سلسله‌ای جدید پادشاهی گشوده می‌شود. پیامد آن هم دیکتاتوری خاندان پهلوی بود که به مدت ۶ دهه در مقابل هر گونه میل دمکراسی خواهی و جمهوری خواهی خنجر را از رو بسته بود.

البته فروپاشی دیکتاتوری نظام رضاخانی در شهریور ۱۳۲۰ فرصتی فراهم آورد که جمهوری کوردستان در مهاباد و حکومت خودمختار آذربایجان در تبریز تأسیس شوند که در مدت کوتاهی به همان سرنوشت جمهوری سوسیالیستی گیلان دچار گشتند. بعد از سقوط رضاخان نیز منصوب شدن فرزندش محمد رضا شاه به شاه جدید ایران از سوی انگلیس به مانع سر راه گفتمان دمکراسی خواهی و جمهوری خواهی تبدیل شد و این گفتمان را به محاق برد.

در دوران حکومت دکتر محمد مصدق در طی سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ زمره‌هایی از جمهوری خواهی در قالب جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق سر داده شدند ولی خود دولت مصدق با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مواجه گشت و سقوط کرد. مصدق که بعد از انقراض سلسله قاجار با گفتمان جمهوری خواهی سر نزاع داشت و بیشتر بر نظام پادشاهی مشروطه اصرار می‌نمود، زمانی که در دوران حکومتش طی سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ داشت به مبحث جمهوری قائل می‌گشت که دیگر کار از کار گذشته بود.

جمهوری اسلامی ایران نیز که امروزه شر آن دامنگیر ملل و جوامع ایران است، ملغمه‌ای از دولت - ملت، نظام اتوکراتیک (دیکتاتوری فردی) و تتوکراتیک (نظام دین‌سالار) می‌باشد که شنیع‌ترین نوع استبداد و دیکتاتوری را تحت عنوان جمهوری اعمال می‌کند. شاید هیچ نظامی به اندازه جمهوری اسلامی ایران

ن توانسته است حقیقت دموکراسی و نظام جمهوری را فاقد معنی و کاریکاتوریزه نماید. خود این امر نیز در کنار بحران‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی که این رژیم به وجود آورده است ضرورت گذار به جمهوری دموکراتیک ایران را بیش از پیش فراهم آورده است.

برای تسریع روند گذار نیز می‌طلبید که جمهوری‌خواهان مخالف جمهوری اسلامی ایران نیز از گفتمان جمهوری‌خواهی مبتنی بر میل مرکزگرایی عدول نموده و به جمهوری‌خواهی مبتنی بر جمهوری دموکراتیک غیرمتمرکز قائل گردند. چرا که میل مرکزگرایی نمی‌تواند با جمهوری دموکراتیک سنخیت داشته باشد. بدون تردید اگر در درون طرفداران جمهوری برای ایران این گذار و تحول دموکراتیک صورت بگیرد، با توجه به وضعیت کنونی ایران در سطح داخلی و بین‌المللی به‌ویژه وضعیت و تحولاتی که انقلاب ۷۹، ژیان، آزادی در ایران به وجود آورده است، گفتمان جمهوری دموکراتیک از شانس بزرگ تبدیل شدن به گفتمان غالب در وضعیت کنونی ایران و در عین حال از شانس متحقق گشتن در موقعیت پسا جمهوری اسلامی برخوردار است.

ساختار مدیریتی جمهوری دموکراتیک ایران:

می‌دانیم که ساختار مدیریت دولت ایران بعد از مستقرشدن دولت ملت تا کنون برحسب تقسیمات استانی می‌باشد. در واقع این سیستم خود مسبب بسیاری از مصائب گشته است. به‌ویژه در مناطقی که اختلاط اقلیتی و فرهنگی وجود دارد و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» دولت - ملت جهت ایجاد اختلاف و تفرقه از آن بهره می‌برد.

طرح تقسیمات استانی که مبدع آن سرتیپ حسینعلی رزم‌آرا بود، بیش از آنکه طبق واقعیت اقلیتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران باشد، مبتنی بر یک منطق نظامی جهت کنترل و سرکوب در زمان دولت ملیتاریست رضاخان پهلوی ایجاد گشت. تا جایی که بعد از سقوط رضا خان پهلوی خود رزم‌آرا به عدم تناسب این سیستم با واقعیت فراملی و به تبع آن به ناهمخوانی با واقعیت سیاسی و اجتماعی ایران اذعان کرد و خواستار برگشت به اجرایی کردن مصوبه سیستم ایالتی و ولایتی دوران مشروطه گشت که با مخالفت دکتر محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی به‌عنوان دو قطب ملی‌گرایی سکولار و مذهبی در ایران مواجه شد.

بدون تردید به دلیل پهناوربودن سرزمین ایران و ساختار فراملی آن و جهت جلوگیری از تمرکز قدرت؛ ساختار مدیریتی جمهوری دموکراتیک تقسیمات مناسب جغرافیایی را جهت مدیریت آسان و دموکراتیک می‌طلبید. برای نمونه در ذیل ساختار کلان جمهوری دموکراتیک ایران می‌توان مراکز جغرافیایی و اجتماعی جدیدی را متصور شد.

مراکز همیچون:

زاگرس؛ شامل استانهای کنونی در بالاترین نقطه تا پایینترین نقطه غرب ایران. استان‌های از قبیل: اردبیل، آذربایجان شرقی و غربی، کوردستان، کرمانشاه، ایلام، همدان، لرستان، خوزستان، چهارمحال بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد.

البرز؛ شامل استانهای کنونی در مناطق شمالی ایران. استانهایی از قبیل: گیلان، مازندران، گلستان، زنجان، تهران، کرج، قزوین، قم و سمنان.

هرمز: شامل استانهای جنوبی اکنون در ایران. استانهای از قبیل: بوشهر، هرمزگان، سیستان و بلوچستان و فارس.

مناطق میانی: شامل استانهای کنونی اصفهان، یزد و کرمان

خراسان: شامل استانهای خراسان شمالی، رضوی و جنوبی

البته در درون خود این مراکز نیز می‌توان تقسیمات اداری و مدیریتی انجام داد. این تقسیمات می‌تواند طبق همان شیوه استانی در درون این مراکز باشد و هم اینکه اگر لازم باشد به شیوه تقسیماتی جدید و مناسبتر. در درون این مراکز با توجه به زبان و فرهنگ ملل مختلف در درون آنها می‌تواند آموزش چند زبانی را مبنا قرار داد. برای مثال در مرکز زاگرس می‌توان زبانهای ترکی - آذری، کردی، لری و عربی را بعنوان زبانهای رایج مرکز زاگرس بطور همسان و مساوی از حق آموزش برخوردار ساخت. در مراکز دیگر نیز طبق همین اصل سیاست زبان مادری را پیرو کرد. در صورت چنین سیستمی که به تمام زبانهای موجود در ایران میتوان ارج نهاد و در عین حال زبان فارسی می‌تواند بعنوان زبان معیار کل وسعت جمهوری دموکراتیک ایران نقش آفرین باشد.

بدون تردید استقرار چنین سیستمی به معنی حذف نام سرزمین‌هایی چون آذربایجان، کردستان، لرستان، بلوچستان، کاسپین، اهواز و ... نیست در عین حال به معنای انکار ملیت‌هایی همچون ترک - آذری، کرد - لر، عرب، بلوچ، گیلک - مازنی، ترکمن و ... نیست. این مراکز می‌توانند صاحب پارلمان، قانون اساسی، حقوق دموکراتیک، اختیارات مدیریت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در چارچوب حق خودمدریتی دموکراتیک خود باشند و در عین حال تابع پارلمان، قانون اساسی و حقوق دموکراتیک جمهوری دموکراتیک ایران باشند. به تبع آن نیز ساکنان این مراکز نیز شهروندان آزاد جمهوری دموکراتیک ایران می‌باشند.

طبق این سیستم هم ساختار ارضی کنونی ایران حفظ می‌شود و هم اینکه با چنین مدیریتی نه تنها تنش‌ها و بحرانها زدوده می‌شوند؛ بلکه ایران به کشوری دموکراتیک برای ساکنانش و به جای تهدید برای منطقه و جهان به جزیره ثبات در منطقه و جهان تبدیل می‌شود. از لحاظ اعتبار بین‌المللی نیز شهروند جمهوری دموکراتیک ایران به سطح بالا و چشمگیری خواهد رسید که به هیچ وجه قابل مقایسه با دوران پهلوی و جمهوری اسلامی نخواهد بود.

تنظیم قانون اساسی و حقوق دموکراتیک جمهوری دموکراتیک ایران می‌تواند حاصل رنج مجلس مؤسسان تشکل یافته از نماینده تمام عناصر ملی و اجتماعی ایران باشد. در تنظیم آن بایستی توازن بین حقوق فردی و جمعی، دموکراسی تمثیلی و مستقیم با دقت تمام مبنا قرار داده شود تا به این شیوه هم زمینه رفع و زدودن تمام تبعیض‌ها فراهم گردد و هم اینکه به ورطه سیستم فردگرایانه افراطی و جامعه‌گرایی محافظه کار و واپسگرا نیفتاد.

در پایان باید به تمام کسانی که دغدغه حفظ تمامیت ارضی ایران را دارند گفت این آخرین شانس است که در خانه‌هایشان را می‌زند. در غیر اینصورت و با اصرار به انکار حقوق ملل تحت ستم در ایران روز به روز شرایط داخلی، منطقه‌ای و جهانی بیش از پیش زمینه را جهت یک گسست ملی و جغرافیایی در ایران فراهم می‌کند. تا جایی که رئیس‌جمهوری کنونی جمهوری اسلامی ایران نیز به این مسئله

اذعان کرد. منفی و یا مثبت دیدن این مسئله نیز توفیری نمی‌کند؛ مهم آن است که اگر عقل سلیم در کار نباشد نتیجه برعکس خواست درونی طرفداران حفظ تمامیت ارضی ایران رقم خواهد خورد.

در عین حال ملل تحت ستم بایستی تلاششان حل مسئله خود با کمترین هزینه و رسیدن به دستاوردهایی باشد که در سایه آنها ثبات در ایران و منطقه میسر گردد و نباید حرف آخر را در اول زد. در نتیجه باید تا جایی که امکان اتحاد ملل در ایران وجود دارد کوشید و سیاست گسست را تا جایی که امکان دارد کنار گذاشت.

خوددفاعی، دفاع ذاتی، دفاع مشروع در جمهوری دموکراتیک

همین آرموی

جمهوری دموکراتیک از دیدگاه رهبر آپو دارای تفاوت‌هایی با همان اصطلاح مرسوم در سایر مکاتب می‌باشد. عموماً جمهوری به حکومتی گفته می‌شود که با رأی مردم انتخاب می‌شود، دموکراسی خود نیز به معنی حکومت مردم یا «مردم‌سالاری» است. جمهوری دموکراتیک اصطلاحی است که از طریق هردو کلمه‌ی خویش بصورت تقویت شده درآمده است. جمهوری مردم‌سالار؛ حکومت مردمی دموکراتیک؛ تأکیدی بیش از پیش بر مردم‌سالاری. در نمونه‌های مرسوم در جهان، «مردم‌سالاری» مذکور عموماً مبتنی بر حکومت پارلمانی است که دارای اشکالاتی از نظر سیستم و یا نظام حضور مردم است. در کنار امتیازهایی که نظام پارلمانی دارد، نقدهایی نیز بر آن وارد است. در مقابل این دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، رهبر آپو «دموکراسی مستقیم» را کاراتر و نزدیک‌تر به طبیعت جامعه و انسان‌ها می‌داند. از نظر رهبر آپو در دموکراسی مستقیم این اشکالات با «حضور واقعی زنان»، «تمرکززدایی از قدرت و توسعه‌ی مدیریت‌های بومی»، «دموکراسی مستقیم»، «شیوه‌ی حیات اکولوژیک»، «اقتصاد مردمی» و «خود دفاعی (دفاع ذاتی) و دفاع مشروع» چاره‌یابی شده‌اند که هرکدام بایستی بصورت جداگانه بررسی گردند. در اینجا ما بیشتر بر بُعد «خود دفاعی» و یا «دفاع ذاتی» تمرکز خواهیم نمود. بُعدی که رکن و پایه‌ی اساسی «ضمانت» یک جمهوری واقعی است. اگرچه دفاع ذاتی و یا خوددفاعی از دیدگاه رهبر آپو همه‌جانبه بوده و ابعاد اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و نظامی را در برمی‌گیرد، اما از آنجا که موضوع نوشتار ما، عموماً جنبه‌ی «ضمانت» در مقابل حملات است، برخی ابعاد و از جمله بُعد نظامی «دفاع ذاتی» را بیشتر مطرح خواهیم کرد، بررسی ما بیشتر بر آن جوانب متمرکز خواهد بود.

در «جمهوری دموکراتیک» مدنظر رهبر آپو، از طرق مختلف قدرت «پراکنده» و «توزیع» شده و به جامعه سپرده می‌شود. قدرت تصمیم‌گیری، قدرت کنش اقتصادی، اختیار آموزش، امور حیاتی، تصمیم‌گیریهای فرهنگی و شهری و روستایی و غیره. در این مدل و سیستم سعی بر آن است تا «دولت» تصمیم‌گیرنده تمامی عرصه‌ها نبوده و هرچه «کوچک‌تر» شود. هرچه دولت کوچک‌تر، دموکراسی بیشتر! در این مدل بجای دولت گلان، واحدهای بومی هستند که امور را حل و فصل می‌نمایند. پیداست که این نوعی کشمکش بین نیروهای دولتی و نیروهای مردمی خواهد بود، نوعی مبارزه! مبارزه‌ای که عموماً در عرصه‌های «کنش اجتماعی-سیاسی» و «حقوقی» صورت می‌گیرد. پایه‌ی این «کنش اوجالانی»، تلاش جامعه برای برقراری نظام خویش است. این عمل و کنش عموماً از آن فرد و جامعه‌ی معتقد به دموکراسی است، انتظار از موضع قدرت در حداقل‌ترین سطح است. «اراده‌ی جامعه» است که باید «نظام خویش» را برقرار ساخته و فارغ از حکومت باشد. در این مدل سعی بر این است که منابع بومی به دست گرفته شده و در راه همان «جامعه‌ی بومی» صرف شوند، حقوق این امر برقرار شده و بر سر آن به توافقی قانونی با موضع قدرت مرکزی دست یافته شود. روند و «شیوه‌ی حیات» مزبور، حاوی مبارزه‌ای کاملاً مدنی و حقوقی بوده و بر پایه‌ی «بنیاد نهادن جامعه‌ی دموکراتیک» به

پیش می‌رود. فاکتورها و مسائل ملی و اعتقادی نیز در این چارچوب قرار گرفته و جامعه سعی می‌نماید تا از تمامی ابعاد از قدرت مرکزی بی‌نیاز گشته و خود، نظام خویش را برقرار نموده و رنگ و بوی بومی جامعه بر تمامی امور آن انعکاس یابد. همین پروسه است که سبب برقراری «تکثر» گشته و از این طریق پادزهر «تک‌رنگی» دولت- ملت حاصل می‌شود. اقتصاد و سایر امور نیز همین مسیر را طی می‌نمایند. اگر در این مسیر و بر روی این ریل پیشروی صورت بگیرد، بدون شک جامعه خواهد توانست برای مسائل پیش روی این روند نیز جواب‌هایی را دریافت نماید. اما هنگامی که «موضع قدرت» این روند «تمرکززدایی» را برخلاف گفتمان خویش دیده و سعی نماید با استفاده از مکانیزم‌هایی که در «انحصار» دارد مانع از برقراری آن گردد، آن‌گاه است که جامعه ناچار از خوددفاعی، دفاع ذاتی می‌گردد.

دفاع ذاتی دارای ابعادی هستی‌شناسانه، انسانی، فلسفی و ارادی است. در بنیان این تفکر بسنده نمودن به قوانین بین‌المللی به تنهایی روا نیست. در عرصه حقوق بین‌المللی، منشور ۵۱ سازمان ملل جهت تعریف دفاع مشروع چارچوبی را ارائه داده است اما این منشور عموماً دفاع مشروع مابین نیروهای دولتی را تعریف کرده و حملاتی از خارج علیه یک کشور را تعریف می‌نماید. در حالیکه دفاع ذاتی در جمهوری دموکراتیک مبتنی بر یک اصل هستی‌شناختی است. رهبر اوجالان با توجه به دفاع گل‌ها از خویش از طریق خارها، آن را بعنوان «تئوری گل» تعریف نمود. این روند و پروسه در جهان تمامی جانداران مصداق داشته و یکی از سه پایه بنیادین حیات؛ «تغذیه، دفاع، تکثیر» می‌باشد. در این نوع نگرش به مسئله، دیدگاه فراتر از «حقوق» بر ساخته شده توسط انسان‌ها رفته و ریشه‌هایش به پایه‌های اساسی هستی می‌رسد. در این دید هستی‌شناسانه، جامعه نیز همانند هر موجود دیگری جهت صیانت از «موجودیت» خویش ناچار از توجه به اصل دفاع ذاتی است. در اینجا «دفاع ذاتی و مشروع نه حمله و تجاوز است و نه صرفاً واکنشی نظامی. آن شیوه‌ای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است برای صیانت از حیات و انسان بودن». یک جامعه و یا اجتماع خواهان نوعی تعریف خاص از شیوه‌ی حیات خویش و اجرای آن است، اگر موانعی برای آن ایجاد شود، در پی دفاع از «راهکار»، «مدل» و «سیستم» خویش برمی‌آید. طبیعی و هستی‌شناسانه بودن این روند قبل از مفاد حقوقی تدوین شده می‌آید. بدون شک «نگاشتن» و «نگاشته شدن» دفاع ذاتی نیز از ابعاد مهم آن است. اصل اساسی دفاع مشروع در تفکرات آپوئیستی این است: «اگر تمامی نیروی جهان از آن ما باشد، به کسی حمله‌ور نخواهیم شد، اما اگر تمامی نیروهای جهان نیز به ما حمله‌ور شوند، تسلیمیت پیشه نخواهیم کرد». این گزاره جوهره و درون‌مایه‌ی دفاع ذاتی مکتب آپوئیستی را تعریف کرده و بخوبی تشریح می‌نماید.

دفاع ذاتی در یک نظام دموکراتیک، قبل از هر چیز با گنجانده شدن در «حقوق» و «تعاریف»، «قرارداد» و یا «قانون اساسی» نمود می‌یابد. تعریف مفاد حقوقی اجرایی برای آن نیز مکمل همان پروسه می‌باشد. به هنگام بر ساخت هر واحد اجتماعی توجه به این تعریف و قرارداد رکن اساسی است. در مرحله‌ی بعدی رویکرد و برخورد بسیار هشیارانه جهت حفظ ماهیت و هستی انسان و جامعه است که جزو دفاع ذاتی و دفاع مشروع به شمار می‌آید. ایجاد «آگاهی دفاعی» همچون ملاط بین سنگ‌بناهای دیوار «ذهن دموکراتیک» ضمانت عدم فروپاشی آن را نموده و گنجاندن آن در متون قانونی و حقوقی نیز یکی از اساسی‌ترین وظایف بر ساخت جامعه‌ای دموکراتیک است و جهت «جمهوری دموکراتیک» نیز مصداق دارد.

توسعه‌ی ذهنی این آگاهی نیاز به تلاشی همه‌جانبه دارد. قبولاندن اینکه «دفاع» تنها کار «انحصارگران قدرت» نبوده و جزو حقوق و پایه‌های هستی‌شناختی است، در جامعه‌ای که سال‌ها بدان خو گرفته که «طرفی مشروع» وجود دارد که «صاحب ابزار دفاع» بوده و مخالفت در برابر آنان نیز «طغیان» محسوب می‌گردد، نقطه عطفی در تصحیح ذهنیت رایج گشته‌ی وارونه محسوب می‌گردد. قبولاندن لزوم در پیش‌گیری دفاع ذاتی از خود انجام آن دشوارتر بوده و این مسئله برای تمامی حوزه‌ها نیز مصداق دارد. ایجاد آگاهی مبارزه‌ی حقوقی جهت احقاق حقوق خویش پروسه‌ای است که صاحبان قدرت ده‌ها و صدها سال از آن

ممانعت به عمل آورده‌اند. هم‌اکنون نیز باور بر این است که این «دولت» است که «صاحب» ابزار حقوقی و نظامی است! تعریف چارچوبی صحیح جهت اعطای این حق به فرد و جامعه خود تلاشی تئوریک و عملی را می‌طلبد. آموزش جامعه در این مورد و بخشیدن آگاهی خوددفاعی به جامعه و سازماندهی آن از اهم مسئولیت‌های «برساخت‌گران» عرصه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک می‌باشد. متقاعد کردن جامعه در خصوص متدهای دفاع مشروع و حوزه‌ها و ابزار آن بویژه در جوامع ستمدیده حاوی دشواری‌های مختص به خویش است.

یکی از مهم‌ترین جوانب و فشرده‌ترین ابعاد دفاع ذاتی نیز دفاع ذاتی نظامی است. نیروهای نظامی با توجه به شرایط هر جامعه و با توافقات عملی و حقوقی شکل می‌گیرند. بر ساخت نیروهای امنیت داخلی و یا نیروهای دفاعی در مقابل حملات خارجی، تنظیم نیروهای نظامی مردمی، از مسائل قابل توجه در حوزه‌ی دفاع ذاتی و مشروع می‌باشند. در نمونه‌ی روژآوا و شمال و شرق سوریه دیدیم که نیروهای نظامی بصورت خودبویژه شکل گرفته، وظیفه‌ی دفاع از جامعه را با لیاقت تمام انجام داده و در کنار آن برقراری نظم داخلی را نیز ضمانت نمودند. نیروهای معتقد به فلسفه‌ی دفاع ذاتی یکی از دشوارترین جنگ‌ها را در مقابل یکی از متوحش‌ترین نیروهای تاریخ انجام دادند. بدون شک فلسفه‌ی پشت‌زمینه‌ی این نیرو بود که توان جنگیدنی اینچنین را به آنان می‌بخشید.

حضور پر رنگ زنان که نماد و پراکتیک لزوم حضور زنان در تمامی حوزه‌های حیات را نشان داد، حضوری چند وجهی بود که هم اعتقاد به برابری جنسیتی و هم شیوه‌ی اجرای دفاع ذاتی در نظامی دموکراتیک را با قدرت تمامی اجرایی نموده و حضور و جنگ آنان به الگویی نادر در جهان تبدیل گشت. پشتیبانی مردمی از جنگ و حضور در پشت جبهه، تشکیل نیروی نظامی شبه‌نظامی مردمی که مناطق آزاد شده را کنترل می‌کرد تا نیروی نظامی به پیشروی ادامه دهد، جملگی نشان دهنده‌ی پیشرفت خلافت در حوزه‌ی دفاع ذاتی بوده پویایی این شیوه و متد را اثبات می‌نماید.

در کل دفاع ذاتی به مثابه یک حس و فاکتور جامعه و سیستمی دموکراتیک دارای پایه‌های هستی‌شناختی و فلسفی و اخلاقی است که برخلاف تصور موجود محدود به حوزه‌ی نظامی نبوده و با تفکر و ذهن پشت‌زمینه‌ی خویش در ابعاد حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و سایر ابعاد حیات اجرایی می‌گردد. جهت وجود نظام دموکراتیکی سالم، لزوم برقراری قوانین دفاع ذاتی در قوانین اساسی و قراردادهای اجتماعی وجود داشته و آموزش جامعه و بازگرداندن این پایه از سه پایه‌ی اساسی زندگی یعنی «تغذیه، دفاع، تکثیر» به خود جامعه حائز اهمیتی حیاتی است. دفاع مشروع از ارکان اساسی برقراری یک جامعه‌ی دموکراتیک، جمهوری دموکراتیک بعنوان یکی از مدل‌های ممکن جهت جامعه‌ای دموکراتیک، ضمانت تداوم نظامی دموکراتیک و انگیزه‌ای سالم جهت پایبندی هرچه بیشتر به نظام عادلانه و دموکراتیک می‌باشد. حضور تمامی اقشار جامعه در عرصه‌های دفاع مشروع ضرورتی است جهت اجرای صحیح آن و حضور زنان فاکتوری غیرقابل چشم‌پوشی در این مورد می‌باشد. منشورات بین‌المللی اگرچه توجیه‌گر حقوقی دفاع ذاتی و مشروع هستند، اما این منشورات بایستی تنها محدود به مواضع قدرت نبوده و اجتماعات و گروه‌ها را نیز در بر گرفته و همچنین صرفاً حاوی تعاریف نظامی نباشند و سایر ابعاد دفاع مشروع را نیز تعریف نمایند.

نقش و جایگاه زنان در بر ساخت جمهوری دموکراتیک

✍️ رزین کمانگر، مسئول کمیته دیپلماسی کژار

این روزهای خاورمیانه، بطور همزمان طعم جنگ و صلح، میل به برقراری دموکراسی برای رهایی از جنگ‌های از پیش دیزاین شده و ... می‌چشد. در یک سو، آتش جنگ دولت-ملت‌ها و سیستم جهانی، دامن خاورمیانه را می‌سوزاند، اما در جایی دیگر از همان خاورمیانه، جامعه، سینه‌ی جنگ زده‌ی خاورمیانه را با مرهم صلح مداوا می‌سازد. برای گذار از چنین وضعیتی، نیاز به دموکراسی بیشتر و بیشتر می‌شود. در چنین مواقعی است که واژگانی همچون صلح اجتماعی، جمهوری دموکراتیک، اداره‌ی امور عمومی از سوی جامعه و مشارکت آزادانه‌ی جمهور مردم و دیگر واژگانی که رنگ و بوی دموکراتیک دارند، بیشتر و بیشتر مطرح می‌گردد. آنجا که از دموکراتیزاسیون سخن به میان می‌آید، حضور پررنگ زنان، مرکزیت زدایی، دموکراسی مستقیم و اهمیت مسائل اکولوژیکی، اقتصاد مردمی، و مساله‌ی سیستم دفاعی به میان می‌آید، در این مقاله به نقش زنان در پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران خواهیم پرداخت

بسیاری از نظریه پردازان، جمهوری را نوعی حکومت می‌دانند که در آن قدرت سیاسی از مردم، منشا می‌گیرد، پس انتخابات مطرح است، از سوی دیگر قانونی اساسی از همه برتر است، برخی از نظریه پردازان، جمهوری و دموکراسی را هم تراز با یکدیگر تعریف می‌نمایند. این در حالی است که رهبر آپو در دفاعیات خود بخوبی به این موضوع اشاره می‌نماید که: «نباید جمهوری و دموکراسی، با هم اشتباه گرفته شود. جمهوری شکلی از دولت است و نه جهت دموکراسی ای که به مثابه‌ی مدیریت خلقی است.» پس در می‌یابیم که هر جمهوری دموکراتیک نیست، اما برخی از آنان می‌توانند به دولت-ملت گرایش پیدا کنند. این در حالی است که ذات دولت-ملت در واقع نفی جمهوری است، پس سوال این جاست جمهوری ای چگونه دموکراتیک گردد؟ سازش‌ها و همپیمانی‌ها با جامعه چگونه باشد؟ چگونه تحمیل یک طرفه‌ی دولت-ملت به پایان رسد؟ از همینرو برای بحث از جمهوری دموکراتیک در آینده، باید از مشکلات و موقعیت کنونی جمهوری‌های کنونی سخن گفت و رهیافت ارائه نمود. از سیاست‌های ملی گرایانه‌ی رژیم گفته شد، اما علاوه بر آن رژیم، با تقدیس افراطی دین - دین گرایی - از دموکراسی فاصله گرفته، یعنی اسلام سیاسی جمهوری اسلامی، ضدیت خاصی با مفاهیم و فرایندهای دموکراتیک دارد. جمهوری اسلامی براین معتقد است که ایجاد تغییرات دموکراتیک به معنای زیرپا گذاشتن دین است و نگران از این است که مرجعیت سیاسی و دینی‌اش زیر سوال نرود و پایه‌های قدرتش سست نشود، از همین روست که از دموکراتیزاسیون در هراسند

جمهوری دموکراتیک، به معنای حکومت مردمی است و در آن منافع راستین مردم و جامعه مد نظر قرار دارد. از این منظر، جمهوری اسلامی ایران، بیشتر از جمهوری، به سوی دولت-ملت گرایش پیدا کرده است. بطوریکه تحت عنوان ملت سازی به دولت سازی می‌پردازد. با استفاده از ایدئولوژی ملت-پرستی، به حکومتی مرکزی به بهای پایمال شدن حقوق سایر ملت‌ها و بویژه زنان مبدل می‌شود. جزم اندیشی جمهوری اسلامی در سیاست‌گذاری‌هایش، موجب شکاف هرچه بیشتر میان جامعه و دولت گشته است. در ادبیات و عملکرد

جمهوری اسلامی، هنوز « اقلیت و اکثریت » وجود دارد. زنان جنس چندم هستند و در حاشیه قرار می گیرند. پس جمهوری که در آن یک ملت، یک آیین و یک جنس در مرکز و دیگر تفاومندی‌های ملی-مذهبی در پیرامون قرار گیرند، نمی تواند دموکراتیک باشد. به وضعیت کنونی زنان در ایران نگاهی بیفکنیم، زنان علاوه بر ستم جنسیتی، ستم ملیتی را نیز متحمل می شوند. در حال حاضر جمهوری اسلامی برای ادامه‌ی حاکمیت سنتی و بقای حکومتی خویش، نه تنها از ساختارهای جزم‌گرایانه‌ی خویش دفاع به عمل می آورد، بلکه با خدمت گرفتن ابزارهای ایدئولوژیکی و حتی گاه‌ها مدرن سعی در تحکیم آن دارند.

از دیگر سو، علاوه بر استفاده از واژه‌ی دولت-ملت برای سیاست‌های کنونی جمهوری اسلامی، تاحدودی بتوان از واژه‌ی « نظام هیبریدی » نیز استفاده نمود. نظامی که اگرچه در ظاهر برخی از امور دموکراسی از جمله انتخابات را برگزار می کند، اما نکته‌ی حائز اهمیت آن است که این فرآیند نه عادلانه است و نه آزادانه! در اینصورت پروسه‌ی انتخابات و نهادهای انتخاباتی به ابزاری برای مشروعیتش مبدل می شوند. قانون اساسی که جمهوری اسلامی آن را تدوین نموده است، هم زن ستیز است و هم گاهی اوقات تشریفاتی. زیرا قوانین نیز طبق مصلحت رژیم تغییر می یابند. از طرف دیگر، آن بخش از جامعه که رژیم به اصطلاح آنان را اپوزیسیون می خواند، ناکارآمد و منفعل هستند. اقتصاد چنین سیستمی نیز رانتی و در خدمت برخی از سران رژیم است. چنین رژیمی نمی‌تواند خود را دموکراتیک بخواند.

چه باید کرد؟

۱. به تاخیر انداختن مساله‌ی آزادی زنان، نفی دموکراسی است، در بسیاری از جنبش‌هایی که مدعی برقراری دموکراسی هستند، موکول نمودن مساله‌ی آزادی زنان و فعالیت‌های آنان در تمامی عرصه‌ها، به معنای رکود فعالیت‌ها و مبارزات‌شان است. تاریخ به خوبی بیانگر آن است که هر کجا مساله‌ی آزادی زنان به دوران پسا انقلاب موکول گردید و حل مسایل دیگر، بر مساله‌ی آزادی زنان ارجحیت یافت، با شکست مواجه گردید. زیرا نگرش‌های مردسالارانه‌ی موجود، به معنای نفی و نابودی زنان است و بحران‌های مستمر را موجب می شود. پس مساله‌ی آزادی زنان، شرط اساسی و بنیادین در پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران است، زیرا مساله‌ی آزادی زنان، مساله‌ی صرفاً جنسیتی نیست، بلکه مساله‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز می باشد. در انقلاب « زن ژیان آزادی » بخوبی مشاهده نمودیم که مساله‌ی آزادی زنان، به پایه‌ای ترین و بنیادی‌ترین مساله در جغرافیای سیاسی ایران مبدل شد.

۲. اینکه زنان علی رغم هویت‌های فرهنگی و اتنیکی و ملی‌شان از طریق تشکلهای سیاسی به ابراز وجود پردازند، طبیعی‌ترین حقشان است و یک جمهوری زمانی دموکراتیک است که زنان را از طبیعی‌ترین حقوق‌شان محروم نسازد. هویت و موجودیت زنان، به بزرگترین نقطه ضعف جمهوری اسلامی تبدیل شده که به مثابه‌ی تهدید به آن می نگردد. پس برای رفع تهدید، هویت و موجود آنان را به شیوه‌های گوناگون مورد حمله قرار می دهد. در حالی که در جمهوری دموکراتیک، زنان لازم است که بطور آزادانه و بدون هراس از احکام سنگین در مورد تمام مسائل حیات شان، بحث و تصمیم گیری کنند

۳. در حال حاضر، زنان و جوانان از رادیکال‌ترین اپوزیسیون‌ها هستند. اپوزیسیون‌هایی که به سیاست‌های جنسیت گرایانه، ملی گرایانه، دین گرایانه و مرکزگرایانه‌ی جمهوری اسلامی، نه می گویند و در جبهه‌ی مقابل آن قرار دارند. سیاست گذاری‌های کنونی با جمهوری دموکراتیک مغایرت دارد و زنان و جوانان سیاست‌های تحمیلی رژیم را نمی پذیرند و در آن ذوب نمی‌شوند.

۴. در حال حاضر، اسلام سیاسی و ملی گرایی ایرانی در هم آمیخته، نه تنها بر افزایش فاصله‌ی میان زنان تاکید می کند، بلکه در حال حاضر، تحت نام دین، سنت، از عرصه‌های گوناگون حذف می گردند، زیرا قوانین به

نفع مردان نوشته شده، تفسیر دین از سوی رژیم مردسالار نوشته می شوند. در عین حال اراده‌ی زنان و همه‌ی ی‌آحاد جامعه، را قانون الهی تحدید می کند، در این حالت جمهوری، یک اسم بیش نیست.

۵. برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان، برای کسب اهداف سیاسی، فرهنگی، ملی، اجتماعی، و اقتصادی بسیار ضروری است. البته در اینجا تعریف از توانمندسازی زنان عبارت از بوجود آمدن شرایطی است که زنان در آنجا مجبور به کنمان حقیقت و هویت خویش نباشند، توانایی تصمیم گیری برای همه‌ی جوانب زندگیشان را داشته باشند و قادر به دفاع از هویت انسانی و اجتماعی خویش باشند. این در حالی است که جمهوری اسلامی، به هر گونه‌ی ممکن، زنان را از دفاع از خود محروم نموده است. سال‌هاست می شنویم که زنان برای دفاع از خود، بهای سنگینی را پرداخته اند. آنان در برابر حملات مردان جامعه از خود دفاع نمودند، اما نهاد و مراجع مردسالار در دادگاه‌ها، احکام سنگینی از جمله اعدام را برای‌شان صادر نمودند.

۶. در جمهوری دموکراتیک، نه تنها از حقوق‌شان در عرصه‌های گوناگون برخوردار هستند، بلکه ساختار اجتماعی و سیاسی برای احقاق این حقوق تشکیل می شوند.

۷. با توجه به اینکه آزادی جامعه، در گرو آزادی زنان است، می توان گفت زن آگاه، جامعه‌ای آگاه را پدید می آورد. در ادبیات چنین نظام و جامعه‌ی دموکراتیکی، زنان نماد « ناموس و قربانی » نیستند، نماد « آگاهی و دانایی » هستند. پس در سیستم دموکراتیک، زنان صرفاً حضور ندارند، یعنی مساله صرفاً حضور فیزیکی‌شان نیست، آنان سیستم دموکراتیک را هم ایجاد می کنند و هم می پروراندند. فراموش نکنیم حضور پررنگ و فعال زنان در عرصه‌های گوناگون موجب می شود که مدیریت را نیز بدون واسطه انجام دهند.

۸. اگر چه سیستم جمهوری دموکراتیک، بصورت انتخاباتی و پارلمانی نیز اجرا گردد و پارلمان تجسم عینی اراده‌ی مردم باشد، لازم است حضور زنان در پارلمان و بحث‌های صورت گرفته در حوزه‌ی زنان در پارلمان نیز، مورد بررسی قرار گیرد.

۹. مساله‌ی برابری زنان و مردان و وجود فرصت‌های برابر در مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ... از اهمیت خاصی برخوردار است، علاوه بر آن، آزادی بیان، آزادی فعالیت‌های مدنی و سیاسی و فرهنگی برای زنان دو چندان مهم است. جمهوری کنونی در ایران، زنان را از انجام برخی فعالیت‌های هنری و ورزشی محروم می‌سازد، این درحالی‌است که برای مشروع جلوه دادن نظام سیاسی خود واژه‌ی « دموکراسی » را به شیوه‌های گوناگون به یدک می کشد.

۱۰. و در نهایت باید گفت که به منظور ایجاد دموکراسی، وضع مقررات قانونی به تنها کافی نیست، و لازم است ارزش‌های دموکراتیک در زندگی اجتماعی منعکس شود. قانون زمانی می تواند پاسخگو باشد که راهگشا باشد و معیارهای اخلاقی را مد نظر قرار دهد. قانون و قانون مدار، بدور از معیارهای اخلاقی، توانایی اجرای سیاست دموکراتیک را نیز نخواهد داشت.

چرا جمهوری دمکراتیک، دولت ملت نیست؟

رامین گارا، عضو نهاد رسانه پژاک

در یک نظام مبتنی بر جمهوری، قدرت در دست مردم در برخی بخش‌ها از طریق انتخابات ولی اکثرا در دستان نمایندگان مردم یا همان «دولتی‌ها» قرار دارد. در یک نظام دمکراتیک حقیقی اما قدرت از حیث تثوریک در دست همه شهروندان است. گفته می‌شود که جمهوری دمکراتیک ترکیبی از جمهوری و دموکراسی است. با این اوصاف، جمهوری دمکراتیک مدنظر پژاک مدلی است که تکرار دولت-ملت نیست. اساسا جمهوری از منظر تاریخی و از حیث شکل‌گیری ساختاری، چیزی بود که از دل دولت بیرون آمد. بعبارتی حاصل نهادهای دولتی بود که خواستند بخاطر فشارهای ناشی از شهروندان با آنها کنار بیایند. به همین دلیل نهاد انتخابات شکل گرفت. چه‌بسا در دولت که به مهندسی یک مدل از شبه‌دموکراسی اقدام نمود، دموکراسی به چیزی به نام انتخابات تقلیل داده شد. آن هم انتخاباتی که مدام نمایندگان مردم را برای جایگرفت در نهادهای دولتی انتخاب می‌کند. مابقی دولت‌مردان در این مدل تقلیل‌یافته از سوی دولت‌مردان، منصوب می‌گردند. مسلما آنچه منصوب خود شهروندان نباشد و به آسانی نتوانند از قدرت برکنار کنند، نماینده مردم نیستند.

این اساسا تضاد میان جمهوری و دموکراسی است که برخاسته از نوع مدل مهندسی‌شده بوده. مدل‌های جمهوری دولتی، اساسا از طریق مدلی از شبه‌دموکراسی به حرکت درمی‌آیند که صرفا دموکراسی نمایندگی و غیرمستقیم را می‌پذیرد. غیر از آن به شهروندان برای داشتن اختیارات بیشتر در نظام سیاسی، اجازه نمی‌دهد. اگر مفهوم «دموکراسی مستقیم» را مدیریت مستقیم خود مردم عنوان کنیم، آنگاه متوجه می‌شویم که خصایص فاجعه‌بار جمهوری دولت‌گرا و تحمیل شیوه‌های مدیریتی نمایندگی چقدر زیاد است. در جمهوری‌های موجود جهانی، نظام دولت-ملت کاری کرده که به قدرت رسیدن نهادها و اشخاص مهم همچو رئیس‌جمهور از طریق دموکراسی مستقیم نباشد. این دولتی‌کردن همه‌چیز، ضربه بزرگی به دموکراسی است.

می‌توان بیشتر به بسط مفاهیم دموکراسی و جمهوری پرداخت. مسلما همه دموکراسی‌ها لاجرم جمهوری و همه جمهوری‌ها نیز دمکراتیک نیستند. جمهوری در طول تاریخ چنان نظامی داشته که همیشه «قدرت عالی» در اختیار مردم نبوده، زیرا نهاد دولت این اجازه را نداده است. دولت-ملت در معاصر این نهادینگی به نفع دولت را بیش از پیش ترویج داده است. جمهوری به مثابه یک نظام سیاسی، اساسا خصلتی دارد که می‌تواند دمکراتیک نباشد زیرا تمام خصایص نهاد دولت تاریخی را در خود دارد. در یک مدل جمهوری غیردمکراتیک، نقش نهاد دولت بیشتر است و ای‌بسا تمام اختیارات را از مردم و شهروندان سلب نماید.

چنانچه اهتمام به خرج داده شود که تلفیقی از جمهوری و دموکراسی به میان آید، حاصل آن «جمهوری دمکراتیک» خواهد بود. جمهوری اساسا حاصل دولت بوده و هست لذا برای اینکه حداقل یک سیستم انعطاف‌پذیر داشته باشد که کمی به شهروندان توجه داشته باشد، از مدل و مفهوم دموکراسی برای آن امر استفاده می‌کنند. لذا سعی می‌شود که اصولی مشترک برای جمهوری و دموکراسی شکل گیرد تا در تضاد نباشند. امروزه دولت-ملت‌ها برای اینکه مجبور نشوند اختیارات را به شهروندان و مردم تفویض کنند و یا

اقدام به فریب مردم کنند، درواقع جمهوری دموکراتیک را به دلخواه خود مهندسی می‌کنند و صرفاً از طریق انتخابات بصورت نمایندگی، نقشی به مردم می‌دهند. یک نظام جمهوری، هر اندازه بر اختیارات مردمی متکی گردد و بدان مجال دهد از دولتی‌بودن دور گشته، خاصیت جمهوری‌بودن را از دست داده و به سمت دموکراسی سوق داده می‌شود. بنابراین می‌توان با استفاده از مفهوم دموکراسی و رفتار و عمل دموکراتیک، از دولتی‌بودن جمهوری کاست و دموکراسی را بر آن حاکم گرداند. مدل‌هایی از جمهوری مشابه نوع جمهوری آمریکا که «جمهوری مشروطه» است، به معنای حاکمیت بلامنازع دولت و در سایه‌بودن مردم می‌باشد. یک اصل بنیادین این است که جمهوری را فقط با توسل به دموکراسی و ترکیب‌کردن با آن می‌توان از چنگال نظام دولتی رهایی بخشید.

رہیافت ریشه‌ای رهبر آپو این است که «تمدن دموکراتیک» را بعنوان جایگزین «تمدن دولتی» ارایه داده و می‌کوشد با ترتیب‌دادن «جمهوری دموکراتیک» در گفتگو با حاکمیت‌های کشورهای حاکم بر کردستان، نظام‌های خشن‌شان را از طریق آن تلطیف و انعطاف‌پذیر نماید و برای ورود به عرصه «تمدن دموکراتیک» آماده نماید. بنابراین «جمهوری دموکراتیک» مدنظر رهبر آپو اساساً همان «جمهوری دولتی» سابق برای مثال کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه نخواهد بود. یکی از راهکارهای خاص نیز، از میان‌بردن یا حل مسایل «طبقه و بروکراسی» است. یک دولت مآلاً بشدت طبقاتی و بروکراتیک است و این خصایص را به جمهوری نیز بصورت ژنتیک انتقال داده است. اگر بصورت پارادایمیک با این خصایص مبارزه شود، درمان ریشه‌ای آن بصورت تحول ژنتیکی خواهد بود. تاریخ به ما می‌گوید که جمهوریها در دوران دولت‌شهرهای تاریخی شکل گرفتند سپس در جریان آزمون آمستردام - هلند که سرمایه‌داری سربرآورد، به نظام دولت-ملت متکی شدند. مدرنیته اروپا و کل تمدن آن نیز در ۵۰۰ سال گذشته بر آن نظم استوار گشته است که جمهوری بر دولت-ملت بار گردد. مرکزگرایی نیز در اولویت همه خصایص آن است. امروز لازم است که این نظم ۵۰۰ ساله با توسل به راهکار «جمهوری دموکراتیک» حل گردد. از دوران مشروطیت، این نظم دولت-ملتی شروع به ورود تدریجی به ایران نمود و در سیستم‌های پهلوی و جمهوری اسلامی نمود عملی پیدا کرد. هر دو نیز در تضاد با مفهوم دموکراسی هستند. چه‌بسا آن شیوه از شبه‌دموکراسی که در دوران مشروطیت به شکل وارداتی به ایران آورده شد، رفتار و نظم پهلوی را شکل داد و جمهوری اسلامی نیز مدام خواسته ادعا کند که از حیث پارادایمی و ایدئولوژیک با دموکراسی در تضاد کامل است. مسلماً یک سیستم ولایی همچو ایران جمهوری اسلامی، قانون آن مبتنی بر شریعت است و لذا حکم مدیریت کشور مبتنی بر خواست الهی تعریف گشته است. این درحالی است که قدرت و مدیریت لازم بود بدست خود مردمان باشد و اختیارات تعیین نوع زندگی خود را داشته باشند که دموکراسی نامیده می‌شود. به همین دلیل، اگرچه جمهوری هستند اما خود اسلامی خویش را در خصومت با دموکراسی عنوان می‌کنند. بی‌شک سنت دولت-ملت در ایران بسیار قدیمی است و گرایش به دموکراسی را با مشکل عدیده روبرو می‌سازد. همین روند تاریخی تا معاصر، موجب عقب‌ماندگی شدید شده و ایرانیان نتوانسته‌اند مسایل حاد نظری و عملی خود را در زمینه مفاهیم جمهوری و دموکراسی در دنیایی که بسوی پیشرفت میل دارد، حل کنند. به دلیل سنت هزاران ساله دولت، به آسانی نظام دولت-ملت را پذیرفتند و امسال می‌رود که دولت-ملت صدسالگی خود در ایران را تمام کند. این درحالی است که این سنت ایرانی اجازه نداد که دستاوردهای دموکراسی‌گرایی غرب را بپذیرد.

در تبیین راهکارها، نباید روش‌مندی طوری باشد که به یکباره کمر به حذف دولت و جمهوری هم به مثابه مفهوم و هم نظام عملی، بست. لازم است با دموکراتیک‌نمودن جمهوری، گام‌های لازم برای انعطاف‌پذیر نمودن دولت بعنوان سنتی بیش از ۲۵۰۰ ساله در ایران برداشت.

در ایران همانند سایر کشورهای خاورمیانه، نبرد میان جامعه و قدرت تشدید شده ولی جامعه‌شناسی بخاطر دولتی‌بودن، چنان رویکردی دارد که انگار چنین نبردی وجود ندارد. راهکاری که همگام با مشروطیت برای

این نبرد یافته شد، گرایش به دولت و تشکیل «دولت- ملت» بود. در تاریخ تمدن، همیشه جامعه و قدرت، متمایز و در ستیز با یکدیگر بوده‌اند. عرصه قدرت به مجردی که در برابر جامعه قوی‌تر شد، تمامی انحصارات سرمایه را پس از شکل‌گیری دولت- ملت بدست گرفت و عرصه را بر جامعه تنگ کرد. جامعه‌شناسی ایرانی نیز کوشید متأثر از چپگرایی، این خصومت و ستیزه را طبقاتی صرف بنامد، درحالی که همه جامعه را مورد هدف قرار داده بود. به گفته رهبر آپو، چالش اصلی و به تبع آن سرکوب و استثمار در سطح روابط بین جامعه و انحصارات سرمایه و قدرت تحقق یافت. مرکزی‌بودن تمدن در طول تاریخ هزاران ساله، بزرگترین شانس برای مرکزگرایی شدید دولت- ملت برآمده در معاصر بود. مسلماً هر مرکزگرایی در نظام‌ها به معنی محدودکردن شدید اختیارات شهروندان و مردم در مدیریت کشور است. بنابراین به اندازه‌ای که دولت قوی باشد، جامعه تضعیف می‌گردد. نمونه بارز آن ایران امروز است که جمهوری را به دستاویزی برای قوی‌تر نمودن دولت- ملت قرار داده است. تاریخ مبارزات در ایران نیز همیشه تاریخ مبارزه واقعی میان جامعه و قدرت بوده است. از مشروطیت به بعد، دولت- ملت اساساً و ماهیتاً به منزله نوعی آتش‌بس موقتی یا حالت صلحی نیز تعریف شده که مطابق آن، چالش و درگیری بین جامعه و قدرت بصورت سازشی، چارچوب‌بندی شده و مشروعیت یافته است. راضی‌کردن مردم نیز از طریق دین ملی‌گرایی که خاص سرمایه‌داری و دولت- ملت است، انجام گرفته. طوری ذهنیت‌ها را جهت‌دهی کرده‌اند که اگر هر ملتی یک دولت مستقل داشته باشد، آزاد و رستگار است. بنابراین خشونت میان ملل را تشدید می‌کنند که بهانه‌های داخلی کشورها که ناشی از نبرد میان جامعه و قدرت است، به خاموشی گراید زیرا این نیاز دولت- ملت برای کنترل کامل می‌باشد.

بنابراین یک جمهوری دموکراتیک برای نیل به این هدف طراحی می‌گردد که جامعه که در دوران معاصر با ورود دولت- ملت دچار شکست گردانده شده، باردیگر بر پای خود بایستد. این امر هم با دموکراتیک کردن جمهوری در برابر شدت کنترل استثمارگرانه دولت، ممکن می‌گردد. بنابراین تنها راه جوامع امروزین، دموکراتیزاسیون است. عصر امروزین، عصر تمدن دموکراتیک است که به نبرد میان جامعه و قدرت و دخالت‌گری دولت به نفع خود دولت، پایان می‌دهد و جامعه واقعی‌ای شکل می‌گیرد که از طریق دموکراسی، خود را مدیریت می‌نماید و تمامی اختیارات مجدداً به او تفویض می‌گردد. تقبل دولت، درواقع مشروعیت بخشیدن به حقانیت قدرت در برابر جامعه در عرصه سیاسی است. دولت همیشه جانب قدرت را گرفته و جامعه را رها می‌کند. شرح موضوع نبرد میان جامعه و قدرت، بسیار گسترده‌تر از «تئوری تضاد و استثمار طبقاتی» مارکسیسم است. این تئوری در قبال شرح واقعیت‌های مردمان کم آورد زیرا گستره وسیع جامعه را به طبقات ستم‌دیده تقلیل داد.

در کلام آخر، با جامعه‌شناسی آزادی می‌توان نوعی ارزیابی شکل داد که قدرتمندانه روابط میان جامعه و قدرت را توضیح دهد و به فاکتورهای دولت و دولت- ملت توجه کند و برای حل مسایل و بحران‌ها، راهکارهایی چون ایجاد جمهوری دموکراتیک ارائه دهد. با توجه به تفاسیر فوق، جمهوری دموکراتیک مدنظر رهبر آپو که راهکار پژاک برای گذار از مسایل و بحران‌ها در ایران است، یک جمهوری دولت- ملتی نیست ولی به یکباره به حذف خصمانه جمهوری و دولت- ملت هم کمر نمی‌بندد. لذا با توسل به رهیافت دولت + دموکراسی، می‌کوشد از طرق مسالمت‌آمیز و دموکراتیک، مسایل میان جامعه و قدرت و نیز جامعه و دولت را حل نماید.

آیا علم و تولید دانش می‌تواند عرصه‌ای برای مبارزه باشد؟

بهار اورین

پیامدها و مسائل ناشی از بن‌بست‌های پارادایم پوزیتیویستی در سده‌ی ۲۱ بیش از هر عصری برجسته شده است. لذا زوال حقیقت و معنا همراه با تحریف پیوند انسان با علم و معنا مهم‌ترین این پیامدهاست. این پارادایم از طریق تمایز سوژه-ابژه و ابژه‌سازی طبیعت، زنان و جوامع فرودست و به طور کلی ملت‌هایی که خارج از چارچوب قدرت و سرمایه قرار دارند به نیرویی اساسی در تخریب جامعه تبدیل شده است. از سوی دیگر علمی بودن را به عنوان مقوله‌ای عاری از ارزش در رابطه با تفسیر معنا تعریف می‌کند. از این منظر در این نوشتار به اختصار به بحران پارادایمی، نقش دانش زنان و دانش‌های آلترناتیو در برساخت جامعه‌ی دموکراتیک و اهمیت پیوند دوباره‌ی میان طبیعت، جامعه و علم خواهیم پرداخت.

تاملی کوتاه بر ابعاد بحران پارادایمی

مقاومت اجتماعی در طول تاریخ صرفاً از نظر سیاسی نبوده بلکه دارای ابعاد اخلاقی و فکری نیز بوده است. این مقاومت‌ها شامل تولید دانش و فلسفه خارج از پارادایم‌های مسلط و بسترهای قدرت بوده است. بر این اساس می‌توان گفت خشونت و سرکوب خلق‌ها نیز صرفاً سیاسی نبوده بلکه دارای ابعاد نظری و ایدئولوژیک بوده است. در نتیجه هر علمی محصول یک بحران پارادایمی است. همانطور که توماس کوهن نیز بدان اشاره کرده پارادایم مسلط بر جامعه برای همیشه نمی‌تواند در طرح سوالات و مسائل و بدین‌ترتیب بررسی آنها موثر باشد. زیرا به همراه تغییرات اجتماعی و سیاسی مسائل و نیازها نیز تغییر می‌کند و یک ناهماهنگی میان مسائل موجود و نیازها ایجاد می‌شود که کوهن این دوره را "دوره‌ی بحران" نامیده است. از نظر وی دوران بحرانی به انقلاب (علمی) خواهد انجامید و محصول آن یک پارادایم جدید است. در پارادایم جدید روش‌های تحقیق، تصور از موضوع و نمونه‌های تحقیقی نیز تغییر خواهند کرد. عبدالله اوجالان نیز با تأکید بر پتانسیل انقلابی در لحظات بحرانی و گزینه‌هایی که در این مرحله وجود دارد، به اهمیت سازماندهی موثر در این مرحله اشاره می‌کند. این اقدام بستگی به این دارد که آیا علم و تولید دانش نیز می‌تواند عرصه‌ای برای مبارزه باشد؟ بنابراین ژنئولوژی که از نیاز به ایجاد و تقویت مبانی علمی انقلاب زنان پدید آمده به بحران پارادایمی در ارتباط با غلبه بر نارسایی به عنوان یک مسئله‌ی اساسی می‌پردازد.

بدون تردید یکی از دلایل اصلی بحرانی که امروزه پارادایم‌های علمی تجربه می‌کنند، ناتوانی آنها در گسست از قدرت و ابزارهای آن است. از دیگر سو عدم پرداختن به تفاوت‌ها در زندگی است. در این نوع دیدگاه فقط مرد سفیدپوست سوژه‌ی تولیدکننده‌ی دانش است. این رویکرد به علم و جنسیتی بودن آن موجب شده که زنان در طول تاریخ از شکل‌دهی بنیان‌های نظری دور گشته و حتی از تحصیل دانش نیز محروم شوند. بنابراین در سالهای اخیر جنبش‌های زنان و جنبش فمینیستی با نقد ساختارهای قدرت حاکم بر نظام دانش در تلاش برای ایجاد نظام‌های دانش دموکراتیک و عادلانه بوده‌اند. در سال‌های گذشته بیش از پیش شاهد تخریبات ناشی از پارادایم‌های بحرانی هستیم که در نتیجه‌ی آن دانشی که پیرامون یک پارادایم بحرانی شکل

بگیرد، نه تنها پیوند خود با زندگی را از دست می‌دهد بلکه موجب هرج و مرج، مسائل اجتماعی و تخریب طبیعت می‌شود. یکی از دلایل عمیق‌تر شدن مسائل اجتماعی در سده‌ی حاضر به بن‌بست رسیدن ساختارهای علمی است. از سوی دیگر از همگسیختگی پیوند میان علم و زندگی و جامعه، منجر به زوال ارزش‌های اخلاقی، ناتوانی در تعریف زندگی و رسیدن به حقیقت نیز شده است. دانشی که جهت درک زندگی و تضمین زندگی بهتر ارتقاء نیابد، به ابزاری خطرناک برای جامعه‌ی انسانی تبدیل می‌شود. بنابراین دانشی که به سمت و سود گرایش‌های آزادی‌خواهانه‌ی زندگی جریان نیابد، تنها آب به آسیاب قدرت ریختن است. از دیگر سو گسست پیوند میان فلسفه و علم نیز ضربات مرگباری به همراه داشته است زیرا در نتیجه‌ی آن رابطه‌ی میان دانش - معنا و دانش - اخلاق نیز آسیب دیده است. در نهایت انفجار جمعیت، تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست‌محیطی تا شرایط رقابتی بی‌رحمانه و مصرف‌گرایی نیز محصول پیوند میان علم و قدرت است. پیداست که مرزهای ساختارهای علمی که از سوی سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، توسط صاحبان قدرت تعیین می‌شود.

دانش‌های آلترناتیو و یا دانش‌های فرودست دیدگاه مسلط در دانش را به چالش کشیده و سعی در ایجاد بسترها و شیوه‌های بدیل دانستن می‌کنند. در این دانش‌ها تجارب زیسته به عنوان منبع اصلی تولید دانش مورد استفاده قرار می‌گیرند. ژنئولوژی نیز یک مقاومت معرفتی در برابر دیدگاه‌های حاکم بر دانش است که زنان را از تولید دانش به حاشیه رانده و یا آزمون‌ها و تجارب زنان را به عنوان منبعی برای تولید دانش نمی‌نگرند. بر این مبنای ژنئولوژی دانشی برای تحلیل و نقد تاریخچه و ساختارهای قدرت و دانش است که همواره بر زنان اعمال شده است. در واقع یکی از ابعاد مطالعات ژنئولوژی آشکارسازی هویت زنان است. این آشکارسازی بر مبنای روشن نمودن روند شکل‌گیری ایده‌ها و مفاهیم مربوط به زن و جنسیت است. و اینکه چگونه "هویت زنان" و نقش‌های اجتماعی زنان در طول تاریخ ساخته شده است.

ابعاد جنسیتی ساختارهای علمی

بی‌شک یکی از ابعاد بحران‌های علم محصور شدن حقیقت زنان در قالب‌های ذهنی مردانه است. در حالی که علم و دانش از نظر تاریخی نتیجه‌ی کار و اندیشه‌ی زنان است، فعالیت‌های علمی زنان کاملاً نادیده گرفته شده و دانش و تجارب آنان بی‌ارزش تلقی شده است. علم به عنوان قلمرویی متمایز از جامعه و زندگی، به قلمرو مردان تبدیل شده و با دیدگاه‌های مردانه شکل گرفته است. نفوذ دیدگاه مردانه در علم به حوزه‌های سیاست، اقتصاد و سایر حوزه‌ها نیز تسری یافته و سازماندهی جامعه را به نفع قدرت مردانه‌ی مبتنی بر تبعیض جنسی را تسهیل کرده است. بر این اساس شیوه‌ی تفکری که زنان را از علم و دانش دور نگه می‌دارد به نوعی فلسفه‌زدایی و تاریخ‌زدایی از علم است. بنابراین علم مدرن با تکیه بر دیدگاهی غربی، مردمحور و مردسالارانه هم طبیعت و هم زنان را کنترل کرده است. در نهایت علمی که توانایی روشن نمودن حقیقت زنان را نداشته باشد، منجر به دوری از ارزش‌های اجتماعی و به تبع آن بحران‌های اجتماعی می‌شود.

ژنئولوژی به عنوان دانش زنان نشان می‌دهد که دانش درباره‌ی زنان و بدن زنان چگونه توسط نهادهای قدرت (پزشکی، روانشناسی و جامعه‌شناسی) ایجاد گشته و برای کنترل زنان به کار رفته است. از سوی دیگری دانشی انتقادی است که به بازخوانی تاریخی و فرهنگی مفهوم زن، جنسیت و آزادی می‌پردازد. در این دیدگاه آزادی صرفاً به معنای دستیابی به حقوق برابر نیست بلکه به معنای تغییر ساختارهای دانش و قدرت و زدودن دیدگاه‌های جنسیتی از علم و تاریخ است. به چالش کشیدن ساختارهای سلطه و دانش غالب امکان دستیابی به آزادی حقیقی و تحولات اجتماعی را فراهم می‌کند. یکی از علومی که در آن واقعیت زنان تحریف و انکار شده، تاریخ است. با وجودی که زنان به لحاظ تاریخی نقش مهمی در انتقال زبان و فرهنگ داشته‌اند و در باروری جامعه تاثیرگذار بوده‌اند، لذا تجارب زنان هرگز به زبان آورده نشده است. زیرا تاریخ تنها از دیدگاه مردان مورد تفسیر قرار گرفته است. به همین دلیل عبدالله اوجالان همواره بر تاریخ زنان و نگارش تاریخ

زنان به دست خود آنان تاکید داشته و آن را به عنوان یکی از وظایف مهم پیشروی زنان قرار داده است. این تلاش می‌تواند روایت‌های غالب و مردسالارانه از تاریخ، دانش و هویت را مورد نقد قرار داده و بازتعریف کند. تاریخ‌نگاری زنان بیشتر بر روی روایات ناپیدا و حاشیه‌ای متمرکز دارد. از سوی دیگر به این دلیل که بسیاری از تجارب، مقاومت و حافظه‌ی زنان در تاریخ رسمی ثبت نشده و یا کمرنگ شده‌اند، ژنئولوژی به دنبال آشکار کردن این روایات است. ژنئولوژی حافظه‌ی جمعی زنان را به عنوان منبعی حیاتی برای بازخوانی تاریخ معرفی می‌کند. حافظه‌ی جمعی زنان شامل خاطرات، تجربه‌ها و آگاهی‌هایی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و غالباً به صورت شفاهی و رفتارهای فرهنگی تبلور می‌یابد. این حافظه‌ها حامل تاریخ‌هایی هستند که در منابع رسمی دیده نمی‌شوند اما بنیادین‌اند و برای حفظ هویت و استمرار مقاومت ضروری هستند و به بازنویسی تاریخ کمک می‌کنند.

غلبه بر بحران پارادایمی

"بدون غلبه بر بحران علمی، بدون برساخت دوباره‌ی علم از نظر معنایی و نهادی غلبه بر بحران عمومی اجتماعی و جنون مدرنیته‌ی سرمایه‌داری غیرممکن خواهد بود." (عبدالله اوجالان، مسئله‌ی گُرد و چاره‌یابی تمدن دموکراتیک). تحلیل بحران‌های ناشی از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری سده‌ی حاضر بدون ارزیابی بحران‌های علمی امکان‌پذیر نیست. زیرا مدرنیته‌ی سرمایه‌داری از طریق محاسبات و پیشبینی‌های علمی مکانیسم‌های استثمار را توسعه می‌دهد. در چنین شرایطی لازم است تا بر بحران پارادایمی به سود ایدئولوژی‌های آزادی غلبه شود. به ویژه زنان بایستی نسبت به علم و بحران پارادایمی بی‌تفاوت نباشند. به همین دلیل عبدالله اوجالان با تاکید بر اینکه "علمی که پیرامون زنان شکل بگیرد، گامی به سوی جامعه‌شناسی صحیح است." در واقع اشاره به این واقعیت دارد. جامعه‌شناسی‌ای که بر مبنای جستجوی نیکی، حقیقت و زیبایی باشد می‌تواند رهیافت‌هایی برای مسائل نیز ارائه دهد.

نقش ژنئولوژی در برساخت جامعه‌ی دموکراتیک

دموکراسی تنها در قالب نهادهای سیاسی و یا مطبوعات آزاد معنا نمی‌یابد، بلکه دارای بنیانی معرفتی نیز است. با توجه به اینکه ژنئولوژی خارج از چارچوب دانش رسمی، دانشگاهی یا سلطه‌گر قرار دارد، از دل تجارب زیسته‌ی زنان گُرد شکل گرفته است، می‌تواند نقش موثری در دموکراتیزاسیون جامعه داشته باشد. برخلاف دانش رسمی که اغلب از سوی نهادهای قدرت (دولت، دانشگاه و رسانه‌های جریان اصلی) مشروعیت می‌یابد، دارای دیدگاه‌هایی است که می‌توانند ساختارهای نابرابر را به چالش کشیده و یا تغییر دهند. دیدگاه میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی با تبیین رابطه‌ی میان دانش و قدرت نشان داد که آنچه به عنوان "حقیقت" پذیرفته می‌شود، نه لزوماً کشف واقعیت بلکه محصول سازوکارهای قدرت است. در این نگاه دانش صرفاً ابزاری بر فهم جهان نیست، بلکه ابزاری برای کنترل و نظارت است. بر این مبنا دانش رسمی که ادعای بی‌طرفی و جهانشمولی دارد، اغلب در خدمت بازتولید نظم‌های موجود قدرت قرار می‌گیرد. در نتیجه به چالش کشیدن این نظم معرفتی و مشروعیت بخشیدن به دانش‌های آلترناتیو بخش جدایی‌ناپذیری از فرایند دموکراتیک‌سازی جامعه محسوب می‌شود. در این راستا ژنئولوژی به عنوان دانش زنان امکان بیان دیدگاه و تجربه‌هایی را فراهم می‌آورد که در دانش رسمی غایب یا سرکوب شده‌اند. به رسمیت شناختن این صداها به معنای گسترش فهم جمعی است. از سوی دیگر ژنئولوژی به آشکار نمودن سوگیری‌های جنسیتی، نژادی، طبقاتی و استعماری کمک می‌کند. زمانی که زنان به ابزار و روش‌های دانش خود دست یابند و یا آن را احیا کنند، می‌توانند در برابر وضعیت موجود ایستادگی کرده و روایت‌هایی از زندگی و نیازهای خود را ارائه دهند که متفاوت از روایات مسلط است. در نهایت این فرایند آنان را به سوژه‌های فعال تبدیل می‌کند. سیاست دموکراتیک به عنوان یکی از حوزه‌های ژنئولوژی با تاکید بر ادغام دانش زنان در فرایند تصمیم‌سازی سیاسی می‌تواند منجر

آکادمی ژنولوژی در راستای تغییرات اجتماعی چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

نقش آکادمی‌ها در یک جامعه بسیار بنیادی و چندبُعدی است. این نهادها نه تنها نقش تولید و گسترش دانش را ایفا می‌کنند بلکه در تقویت و حفظ ارزش‌های دموکراتیک نیز نقش کلیدی دارند. در سال‌های اخیر و با نهادینه شدن بیشتر ژنولوژی به عنوان دانش زن بر اهمیت فعالیت‌های آکادمیک آن افزوده شده است. بدون تردید یکی از ابعاد فعالیت آکادمی ژنولوژی پرورش تفکر انتقادی است. بدون تفکر مستقل و نقد قدرت و تحلیل داده‌ها نمی‌توان به تغییرات کلان اجتماعی اندیشید. زیرا نقش آکادمی‌ها در یک جامعه‌ی دموکراتیک آموزش افراد و آشنا نمودن آنها با پرسشگری و ابزارهای تفکر انتقادی است. در آکادمی ژنولوژی فضایی برای بحث و گفتگو و مطرح کردن دیدگاه‌های متنوع زنان فراهم می‌آید. این تنوع می‌تواند پایه‌ای برای شکل‌گیری گفت‌وگوهای دموکراسی در جامعه گردد. از سوی دیگر پرورش و آموزش زنان به شکل‌گیری فهم و درک آزادی کمک می‌کند. در نهایت زنان به نیروی محرک تغییرات مثبت و مقاومت در برابر اقتدارگرایی تبدیل می‌شوند. بر این اساس آکادمی ژنولوژی صرفاً مکانی آموزشی و پژوهشی نبوده بلکه ستون‌های فکری و فرهنگی آزادی، حقیقت‌جویی و عدالت به شمار می‌آیند و مقاومتی در برابر استبداد و پدر-مردسالاری است.

چالش‌های در برابر دانش زنان و دانش‌های بومی

نهادهای محافظه‌کار و سنتی علم به دلایل ساختاری و فرهنگی در برابر دیدگاه‌ها و دانش زنان مقاومت می‌کنند. از سوی دیگر دانش‌های مسلط (مردسالارانه) دانش زنان را که نقدی بر قُرم‌های مسلط دانش است را نمی‌پذیرند و حتی آن را علمی توصیف نمی‌کنند. زیرا دانش زنان به دلیل تضاد با پارادایم‌های غالب علمی و فلسفی و به این دلیل که بر تجارب زیسته و دانش بومی تأکید می‌کنند، اغلب مورد حمله قرار می‌گیرند. در سال‌های اخیر چنین حمله‌هایی بر ژنولوژی نیز وجود داشته است. زیرا ژنولوژی به عنوان یک دانش بین‌رشته‌ای و ضدیت با ساختارهای رسمی دانش به عنوان یک دانش "رسمی" یا "آکادمیک" پذیرفته نمی‌شود. البته این حمله‌ها صرفاً در محافل آکادمیک نبوده بلکه در برخی موارد با چالش‌های فرهنگی و اجتماعی و کلیشه‌ها و تبعیض‌های جنسیتی نیز مواجه می‌شود. پیداست نهاد‌های قدرت از نهادینه شدن دانش زنان احساس تهدید کرده و به روش‌های متفاوتی به مقابله با آن برمی‌خیزند.

در پایان

پارادایم جدید و انقلاب علمی از طریق یک انقلاب فرهنگی و اصلاح نظام ارزشی محقق خواهد شد. اگر این پارادایم جدید مطابق با ارزش‌های آزادی‌بخش زنان باشد، می‌تواند جامعه را از بحران‌های اجتماعی و به ویژه زیست‌محیطی برهاند. ژنولوژی به عنوان دانش زن پایه‌های پارادایم رهایی زنان و جامعه‌شناسی آزادی را تقویت می‌کند. ژنولوژی با آشکار نمودن ارزش‌ها زنان پایه‌های علمی تبدیل اراده‌ی خود زنان به نیرویی مبارز را تقویت می‌کند و به عنوان یک ضرورت تاریخی برای از میان بردن آسیب‌های روانی ناشی از جنسیت‌گرایی علم، پدیدار می‌شود. بنابراین با توجه به تفاسیر بالا نقش دانش زنان و دانش‌های جایگزین علاوه بر به چالش کشیدن رویکردهای جنسیتی و قدرت بر ساختارهای دانش، ایجاد امکانات تبدیل علم و دانش به روشی جهت نیل به حقیقت است. با پیشبرد دانش زنان و برقراری پیوند دوباره‌ی دانش و زنان می‌توان مسیر رهایی زنان را هموارتر نمود. بنابراین ژنولوژی به عنوان دانش برساختن حقیقتی مبتنی بر جامعه‌شناسی آزادی در تقابل با جامعه‌شناسی مسلط است و می‌تواند نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایجاد نماید.

جامعه‌ی ایران هم از نظر اتنیکی و هم دینی به حکم خصوصیات چندهویتی‌اش، دارای فرهنگی غنی می‌باشد. میزبانی تمامی هویت‌های ملی و دینی خاورمیانه را برعهده دارد. از اینکه هویت‌های کثیر را صرفاً با توسل به هژمونی‌های ایدئولوژیکِ ملی‌گرایانه یا دین‌گرایانه در يك جا نگه دارد، دچار دشواری و زحمت می‌گردد. شکلی از ناسیونالیسمِ دین‌گرا و نژادگرا را به شیوه‌ای بسیار ظریف اجرا می‌نماید. از طرف دیگر در حالیکه مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را اجرا می‌نماید، هنگامی‌که به نفعش باشد، از توسل‌جستن به تبلیغات آنتی‌مدرنیستی نیز دوری نمی‌جوید. در زمینه‌ی ذوب‌نمودن و استحاله‌ی پیشرفت‌های انقلابی و دموکراتیک در درون فرهنگ تمدن سنتی مهارت یافته است. برقرارسازی استادانه‌ی يك رژیم دسپوتیک، مطرح است. در صدر پُرتنش‌ترین دولت‌ها و جوامع خاورمیانه که ساختاری آکنده از چالش دارند، جای می‌گیرد. هرچند منابع نفتی‌اش راه بر انعطاف نسبی تنش‌هایش می‌گشاید، اما موجودیت «دولت، ملت»‌گرایی ایران، در مساعدترین موقعیت جهت فروپاشی قرار دارد. ناسازگاری‌هایی که با بازیگران اصلی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا دارد نیز در این امر بسیار مؤثر می‌باشد.

هنگامی که نظریه‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک در زمینه‌ی مسائل اجتماعی ایران به‌گونه‌ای ماهرانه اجرا شود، می‌تواند راهگشای نتایج مهمی در جهت حل مسائل گردد. علی‌رغم همه‌ی تلاش‌های مرکزیت‌گرایانه‌ی خود، انگار به‌گونه‌ای ناآشکار يك ایران فدرال نیز وجود دارد. هنگامی که عناصر تمدن دموکراتیک و عناصر فدرالیست (آذری ها، گردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها) گرد هم آیند، پروژه‌ی کنفدراسیون دموکراتیک ایران می‌تواند معنا یافته و به راحتی به يك مرکز جاذبه تبدیل شود. جنبش آزادی‌خواهی زنان و سنت‌های کمونال نیز در چارچوب این پروژه نقشی مهم خواهند داشت. آینده‌ی روشن ایران و بازیابی نقش تاریخی‌اش در خاورمیانه، تنها در سایه‌ی یکپارچگی با عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک (جامعه‌ی دموکراتیک، اقتصادی و اکولوژیک) و برداشتن گامی نوین می‌تواند میسر گردد. پتانسیل جامعه‌ی ملی ایران، به اندازه‌ی کافی جهت این کار نیرومند است و در عین حال واقعیت ملت دموکراتیک ایران نیز این امر را ضروری می‌گرداند.

رهبر آ‌پو

برگرفته از ؛ کتاب مانیفست تمدن دموکراتیک